

درباره انگیزه و اهداف امریکا در جنگ با عراق

• اما نکته اصلی که در مجموعه این عوامل باید مورد توجه قرار گیرد استراتژی جدیدی است که به نظر می رسد امپریالیسم امریکا درصدد پیشبرد آن می باشد. حضور دائمی ناوگان های جنگی امریکا در خلیج فارس و استقرار هزاران سرباز امریکایی در کشورهای این منطقه در کنار حضور نظامی مستقیم بر افغانستان و فردا احتمالا در عراق همگی بیانگر این امر هستند که امریکا که زمانی به کمربند سبز اسلامی در منطقه اکتفا می کرد حال قصد دارد با استقرار دژهای نظامی خود در سراسر منطقه موضع خود را در جدالهای آینده بین امپریالیست ها با یکدیگر تحکیم بخشیده و شرایط را برای ساطع بلامنازع خود در خاور میانه و آسیای مرکزی در دهه های آینده آماده سازد. صفحه ۲

نگاهی به "چپ در ایران، به روایت اسناد ساواک"

• در بررسی کل مطالب و مسایلی که در این کتاب آمده است هدف رژیم از انتشار آن کاملا عیان می شود و به روشنی می توان دریافت که بخش فرهنگی وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی تحت عنوان انتشار "اسناد ساواک" در رابطه با چریکهای فدایی خلق، که گویا به منظور بازسازی تاریخ چریکهای فدایی خلق صورت گرفته با تحریف واقعیت ها و به خیال خود با ضربه زدن به شخصیت یک سری از پاک باخته ترین کمونیستهای ایران دست به تلاش مذبوحانه ای زده و کوشیده است در میان جوانان مبارز روحیه یاس و ناامیدی به وجود آورد. در عین حال در این کتاب تلاش شده است تا جنایات ساواک تا آنجا که ممکن است کم رنگ گشته و چهره جنایتکارانه آن نهاد سرکوبگر و ضد مردمی تظہیر گردد. صفحه ۴

گزارشی از سفر هیات ایرانی همبستگی

با جنبش زاپاتیستی و کارگران و زحمتکشان مکزیکی

صفحه ۹

در این شماره می خوانید:

- جهان پس از ۱۱ سپتامبر ۱۲
- پای درد دل کارگران از میان مطبوعات ۱۴
- به یاد صفر خان ۱۶
- معرفی کتاب: "راز" مرگ صمد...؟! ۱۷
- ستون آزاد ۱۸

گزارشات:

لندن:

اعتراض به

اعدامهای اخیر جمهوری اسلامی

☆☆☆

آمستردام:

میزگرد در مورد

تشکلهای مستقل کارگری

صفحه ۱۵

درباره انگیزه و اهداف امریکا در جنگ با عراق

اکنون مدتی است که دولت امریکا بیش‌زمانه بر طبل جنگ با عراق می‌کوبد و "تغییر رژیم عراق" به خواست رسمی اعلام شده این دولت تبدیل گشته است. علیرغم مخالفت افکار عمومی مردم جهان که در تظاهراتهای بزرگ چند صد هزار نفری^(۱) در کشورهای مختلف خود را نشان داده است و علیرغم مخالفت بخش بزرگی از مردم امریکا با جنگ، باز هم دولت این کشور از گرم کردن تنور تبلیغات حمله به عراق دست برنداشته و بوش رئیس‌جمهور این کشور در توجیه ضرورت این جنگ می‌گوید: "ما نمی‌توانیم اجازه دهیم مخرب‌ترین رهبران جهان با استفاده از مخرب‌ترین سلاح‌های ایالات متحده و متحدان آن را تهدید کنند."

کوبیدن بر طبل جنگ از سوی بزرگترین قدرت نظامی جهان، آن هم با کشور کوچکی که عملاً هیچ خطری برای منافع امریکا ایجاد نکرده و نمی‌تواند هم بکند آن هم در شرایطی که این کشور در جریان جنگ خلیج، بخش بزرگی از توان نظامی اش را از دست داده و در تمامی این سالها در محاصره دائمی امپریالیسم امریکا قرار داشته این سوال را با برجستگی در مقابل همگان قرار می‌دهد که در پس این تبلیغات مردم فریب چه انگیزه‌های واقعی قرار دارد؟!

دستگاه تبلیغاتی امپریالیسم امریکا می‌کوشد با استناد به سلطه یک استبداد وحشیانه در عراق و نقض حقوق بشر در این کشور و از سوی دیگر تلاش رژیم عراق جهت تهیه سلاح‌های کشتار جمعی، این یورش را توجیه نماید. اما حتی نگاهی سطحی به این دلایل کافی است تا نادرستی و سترونی چنین استدلال‌هایی آشکار گردد.

^۱. در ۲۸ سپتامبر صدها هزار نفر از مردم انگلستان برعابیه جنگ با عراق تظاهرات پرشکوهی را در لندن سازمان دادند. در مخالفت با جنگ با عراق دهها تظاهرات در خود امریکا رخ داده از جمله در ۲۶ اکتبر بیش از ۱۵۰ هزار نفر در حرکتی بی سابقه برعابیه جنگ در شهر واشنگتن شعار دادند.

در مورد اول بررسی عملکرد بسیاری از رژیم‌هایی که در اقصی نقاط جهان دارای روابط رسمی حسنه با امریکا می‌باشند نشان می‌دهد که این رژیم‌ها، دیکتاتوری‌های عنان‌گسیخته‌ای هستند که در نقض صریح حقوق بشر و اعمال ستم و جنایت علیه شهروندان خود با همدیگر مسابقه گذاشته‌اند. بنابراین، سرکوب و نقض حقوق بشر ویژگی تنها رژیم عراق نبوده و خصوصیت مشترک تمامی رژیم‌هایی است که در چهارگوشه جهان در جهت پیشبرد سلطه امپریالیسم گام بر می‌دارند. و همانطور که گفته شد دولت امریکا با اکثر آنان روابط رسمی دوستانه دارد. از عربستان تا فیلیپین و از آرژانتین تا مصر و کنگو ما شاهد سلطه رژیم‌هایی هستیم که هریک به نسبتی دوست و یار و هم‌پیمان امریکا می‌باشند و درست به خاطر حفظ همین دوستی و کسب و تداوم حمایت این قدرت جهانی است که از هیچ جنایتی بر علیه شهروندان خود دریغ نمی‌ورزند. رژیم‌هایی که تنها وابستگی و استبداد به آنها امکان حیات داده است و دولت امریکا به اشکال گوناگون حامی و پشتیبان آنهاست. از سوی دیگر می‌دانیم که امریکا با همین استدلال‌ها به افغانستان حمله کرد و رژیم طالبان که یکی از مرتجع‌ترین رژیم‌های دست‌ساز خودش بود را تغییر داد. اما برعکس تبلیغات امپریالیستی، همگان شاهد بودند که رژیم جانشین رژیم طالبان نه یک رژیم دمکراتیک بلکه رژیم سرسپرده‌ای بود که در جهت سرکوب خواسته‌های برحق مردم افغان از هیچ جنایتی خودداری نمی‌کند. همین چند روز پیش بود که حکومت سرسپرده کرزای اعتراض دانشجویان کابل را به خون کشید. با توجه به همه این واقعیت‌ها روشن است که حمله به عراق به بهانه نقض حقوق بشر در آن کشور و دیکتاتور بودن رژیم صدام بهانه‌ای بیش نیست.

در مورد دلیل دیگر امپریالیسم امریکا که می‌کوشد حمله به عراق را با تلاش این کشور جهت تولید سلاح‌های کشتار جمعی توجیه نماید باید گفت مگر این تنها عراق است که دارای چنین سلاح‌هایی می‌باشد. آیا اسرائیل و پاکستان، عربستان و خیلی از کشورهای دوست و هم‌پیمان

امریکا دارای چنین سلاح‌های مرگباری نیستند و یا آن را اینجا و آنجا به کار نگرفته‌اند؟ مگر امریکا و انگلستان خود از زمره تولیدکنندگان بزرگ این سلاح‌ها نبوده و آن را در کشورهای مختلف به کار نگرفته‌اند؟ چه قدرتی برای اولین بار سلاح اتمی را بر علیه ژاپن به کار گرفت و فاجعه هیروشیما را آفرید؟ چه قدرتی سلاح شیمیایی را بر علیه مردم ویتنام به کار گرفت و دسته دسته مردم بی دفاع این کشور را نابود ساخت؟ این قدرت جز امپریالیسم امریکا نمی‌باشد که امروز دم از نابودی سلاح‌های کشتار جمعی در عراق می‌زند؟ آیا انگلستان خود در جریان جنگ جهانی دوم سلاح شیمیایی به کار نبرد؟^(۲) آیا روسیه همین چند روز پیش با سلاح شیمیایی دهها نفر را در تئاتر مسکو به قتل نرساند؟

این یک واقعیت است که عراق نه تنها به تولید سلاح‌های شیمیایی اقدام کرده بلکه آن را بر علیه مردم خود و حتی اپوزیسیون جمهوری اسلامی که به کردستان عراق عقب نشینی کرده بودند نیز به کار گرفته است. اما همگان می‌دانند که نه عراق و نه اکثر کشورهای تحت سلطه، با توجه به سطح رشد صنعت در آن کشورها به تنهایی قادر به تولید چنین سلاح‌هایی نمی‌باشند و تنها با کمک امریکا و انگلستان و دیگر قدرتهای امپریالیستی است که آنها می‌توانند چنین سلاح‌هایی را در ابعاد وسیع تولید کرده و در اینجا و آنجا به کار گیرند. جالب است که به این نکته نیز اشاره کنیم که چندی پیش مطبوعات امریکا گزارش دادند که در دوران ریاست جمهوری ریگان همین وزیر دفاع فعلی امریکا - دونالد رامسفیلد - که هنوز به عراق حمله نکرده سرمست پیروزی است، مشوق تولید سلاح‌های شیمیایی در عراق و به عنوان دوست صمیمی صدام هموارکننده راه صدور این محصولات به این کشور بوده است.

^۲. بنا به نوشته "دان پاش" که در نشریه گاردین به چاپ رسیده دولت انگلستان در جریان جنگ جهانی دوم جهت سرکوب شورش مردم عراق بمب‌های شیمیایی به کار برده است. (ایران تایمز ۱۹ مهرماه)

در مقابله با رقبای امپریالیست دیگرش که تاحد وسیعی به منابع انرژی وابسته اند دست بالا را داشته و حرف آخر را بزند.

اما نکته اصلی که در مجموعه این عوامل باید مورد توجه قرار گیرد استراتژی جدیدی است که به نظر می رسد امپریالیسم امریکا درصدد پیشبرد آن می باشد. حضور دائمی ناوگان های جنگی امریکا در خلیج فارس و استقرار هزاران سرباز امریکایی در کشورهای این منطقه در کنار حضور نظامی مستقیم بر افغانستان و فردا احتمالا در عراق همگی بیانگر این امر هستند که امریکا که زمانی به کمر بند سبز اسلامی در منطقه اکتفا می کرد حال قصد دارد با استقرار دژهای نظامی خود در سراسر منطقه موضع خود را در جدالهای آینده بین امپریالیست ها با یکدیگر تحکیم بخشیده و شرایط را برای سلطه بلامنازع خود در خاور میانه و آسیای مرکزی در دهه های آینده آماده سازد.

به طور خلاصه می توان گفت که مساله امپریالیسم در حمله به عراق نه دفاع از مردم عراق در مقابل صدام و نه مخالفت با نقض حقوق بشر در این یا آن کشور می باشد بلکه مساله اصلی و واقعی همانا تحکیم و گسترش سلطه امریکا به خصوص بر منابع انرژی جهان است. همین واقعیت باید به وسیله نیروهای آزادی خواه با روشنی هرچه بیشتری برای مردم توضیح داده شود تا امکان سازماندهی انرژی اعتراضی توده های ستمدیده بر علیه سیاستهای جنگ طلبانه امپریالیستی فراهم شود. وظیفه انقلابی در شرایط کنونی حکم می کند با تمام نیرو بر علیه سیاستهای جنگ طلبانه امپریالیستی بپاخاست و با بسیج توده ها سدی در مقابل پیشبرد این سیاست ایجاد نمود. این امر خود در خدمت رهایی زحمتکشان از سلطه سرمایه قرار دارد.

اقتصاد می باشد. درست بر چنین مبنایی است که ما در سالهای اخیر شاهد هستیم که چگونه بوش رئیس جمهور امریکا به بهانه مبارزه با تروریسم پرچم افزایش سرسام آور بودجه نظامی را برافراشته و در تلاش است تا ماشین نظامی امریکا را هر چه قوی تر نماید.

از سوی دیگر افزایش قدرت نظامی امریکا و بزرگ تر کردن ماشین جنگی این کشور به دولت امریکا امکان می دهد که در سطح جهانی به اعتبار این قدرت نظامی، نقش برتری جویانه خود را حفظ کرده و سهم هرچه بزرگ تری از غارت و استثمار جهان را به خود اختصاص دهد.

روشن است که به کار گرفتن چنین ماشین مرگباری بدون دست و پا کردن توجیه های ظاهرا عوام پسندانه ساده نخواهد بود و از سوی دیگر بدون به کارگیری آن در اینجا و آنجا نمی توان نقاط ضعف و قدرت این ماشین جنگی را دریافت. به همین دلیل هست که امروز مساله جنگ با تروریسم، محو دولتهای یاغی و تولیدکنندگان سلاحهای کشتار جمعی دستاویز قدرت نمایی این ماشین جنگی گشته است و حمله به افغانستان و حال عراق میدانی می شود برای نمایش این قدرت و رفع نواقص آن. قدرتی که در ابتدا می باید در میدانهایی به کار گرفته شود که پیروزی در آن از قبل تضمین گردیده است. در رابطه با اهداف فوق البته همگان می دانند که خاور میانه یکی از مراکز بزرگ منابع انرژی جهان است و عراق پس از عربستان بیشترین ذخائر نفتی شناخته شده جهان را داراست. حمله به عراق و ایجاد پایگاههای نظامی در آن و اعمال سلطه مستقیم بر این کشور به امریکا امکان می دهد که سلطه خود را بر منابع انرژی هرچه بیشتر و مستقیم تر نماید. این امر در عین حال این امکان را برای امریکا بوجود می آورد که

با توجه به آنچه گفته شد اگر این امر واضحی است که دلایل و استدلالهای این "تنها ابرقدرت جهان" در زمینه ضرورت حمله به عراق فاقد هرگونه ارزش بوده و نادرستی شان غیرقابل انکار می باشد باید دید که انگیزه های واقعی کوبیدن بر طبل جنگ از کجا نشات می گیرد و چرا دیروز افغانستان و امروز عراق و در آینده احتمالا کشورهای دیگری باید آماج حملات امریکا قرار بگیرند. برای فهم این انگیزه ها باید به شرایط اقتصادی سیاسی خود امریکا و موقعیت این کشور پس از فروپاشی جهان دو قطبی و در نتیجه استراتژی ای که امریکا برای تامین هژمونی خود در سطح جهان تدوین نموده مراجعه نمود.

واقعیت این است که اقتصاد امریکا به سوی رکود پیش می رود و نابسامانیهای اقتصادی هر روز ابعاد وسیع تری به خود می گیرد. سقوط بورس و رسوایی ورشکستگی برخی از شرکتهای بزرگ امریکا خود جلوه ای از این واقعیت می باشند. برای درک بهتر ابعاد بحران اقتصادی در امریکا می توان به آماری که ویلیام گرایدر در نشریه نیشن به تاریخ ۱۳ سپتامبر ارائه داده توجه نمود. در آن مقاله آمده است: "فروض خارجی اقتصاد امریکا (مجموعه کسری بودجه امریکا در دودهمه گذشته) در سال جاری به ۲/۵ بلیون دلار یعنی تقریبا به ۲۵ درصد کل تولید ناخالص ملی کشور خواهد رسید. ۱۵ سال پیش این رقم در حد صفر بود..."^(۲)

همانطور که می دانیم افزایش قروض و بالا رفتن کسری بودجه خود انعکاسی از بحرانی است که سراپای اقتصاد امریکا را فرا گرفته است. بورژوازی معمولا برای مقابله با چنین بحرانهایی تلاش می کند کارگران را در ابعاد وسیعی اخراج نموده و بودجه خدمات عمومی را تا آنجا که می تواند کاهش دهد. یکی دیگر از راههای مقابله با بحران اقتصادی از طرف امپریالیستها کوبیدن بر طبل جنگ و به این بهانه افزایش سرسام آور بودجه نظامی و در نتیجه تحرک بخشیدن به بخش تولیدات نظامی و از این طریق تحرک دادن به کل

تصحیح و پوزش

در صفحه ۲۶ شماره ۴۲ پیام فدایی، گزارش برگزاری مراسم سالروز قتل عام زندانیان سیاسی در هلند درج گردیده که متأسفانه نام " زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) به عنوان یکی از برگزارکنندگان این مراسم، جا افتاده است، بدینوسیله ضمن پوزش از خوانندگان پیام فدایی به تصحیح این اشتباه مبادرت می ورزیم.

^۲. به نقل از ترجمه ای از نشریه اسرائیلی چالنج در سایت

نگاهی به "چپ در ایران. به روایت اسناد ساواک"

"چپ در ایران به روایت اسناد ساواک (کتاب هشتم) چریکهای فدایی خلق" نام کتابی است که از سوی "مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات" به تاریخ "بهار ۱۳۸۰" منتشر گردیده است. انتشار این کتاب در راستای سیاستی صورت گرفته که دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی از مدتی پیش بر علیه نیروهای چپ و مترقی و نظرات و ایده های انقلابی در جامعه در پیش گرفته اند و آن را به طرق و شیوه های گوناگون پیش می برند (یا به طور رسمی و آشکار به عنوان وزارت اطلاعات و امنیت رژیم و وابستگان علنی شان - همینطور که این کتاب موید آن است- و یا مثلا با انتشار تز دانشگاهی فلان فرد ظاهرا مستقل و غیروابسته به رژیم نویسندگانی در اروپا و امریکا و یا از طریق نویسندگانی در خود ایران که استعداد نویسندگی خود را در خدمت پیشبرد اهداف ضدخلقی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی قرار داده اند). در این رابطه تحریف تاریخ چریکهای فدایی خلق و خدشه دار کردن چهره مبارزین صدیق و شجاع گذشته یکی از تلاشهای برجسته مرتجعین جمهوری اسلامی و وابستگان آشکار و پنهان آنها در راستای تحقق سیاست فوق الذکر می باشد. در حقیقت باید گفت که دستگاه جهانی وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی در کنار اقدامات ضدانقلابی، بگیر و ببند، شلاق و دار و شکنجه و غیره امروز وسیعا سرکوب توده ها از جنبه ایدئولوژیکی را (همانطور که اشاره شد با استفاده از طرق و شیوه های مختلف) درصدر کار خود قرار داده است.

کتاب "چپ در ایران به روایت اسناد ساواک (کتاب هشتم) چریکهای فدایی خلق" در جهت انجام وظیفه فوق به تحریر درآمده است. با توجه به این واقعیت که من (نویسنده این سطور) به دلیل فعالیت در صفوف چریکهای فدایی خلق ایران با یکسری از رفقای که در این کتاب از آنها نام برده شده در ارتباط تشکیلاتی بوده و یا در زندانهای شاه با آنها هم بند بوده ام و به همین دلیل هم از نزدیک آنها را می شناسم و از چگونگی فعالیت هایشان مطلع می باشم وظیفه خود می دانم تا در این نوشته برخی از تحریقاتی که ساواک جمهوری

اسلامی در کتاب مورد نقل، در رابطه با تاریخ چریکهای فدایی خلق به عمل آورده را نشان داده و تهمت های بیشرمانه شان بر علیه انقلابیون را افشاء و واقعیتها را تا آنجا که خود در جریان آنها بوده ام بازگویی نمایم.

در بررسی کل مطالب و مسایلی که در این کتاب آمده است هدف رژیم از انتشار آن کاملا عیان می شود و به روشنی می توان دریافت که بخش فرهنگی وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی تحت عنوان انتشار "اسناد ساواک" در رابطه با چریکهای فدایی خلق، که گویا به منظور بازسازی تاریخ چریکهای فدایی خلق صورت گرفته با تحریف واقعیت ها و به خیال خود با ضربه زدن به شخصیت یک سری از پاک باخته ترین کمونیستهای ایران دست به تلاش مذبوحانه ای زده و کوشیده است در میان جوانان مبارز روحیه یاس و ناامیدی به وجود آورد. در عین حال در این کتاب تلاش شده است تا جنایات ساواک تا آنجا که ممکن است کم رنگ گشته و چهره جنایتکارانه آن نهاد سرکوبگر و ضدمردمی تظہیر گردد.

در آغاز لازم است با تاکید متذکر شوم که علیرغم نام کتاب و انتظاری که این نام برمی انگیزد، بخش بزرگی از کتاب به دوران قبل از شکل گیری چریکهای فدایی خلق و آغاز مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم مزدور شاه باز می گردد. گرچه در مقدمه کتاب تاکید شده که "اسناد این اثر مربوط به سالهای ۱۳۴۲-۱۳۵۴" می باشد (صفحه ۸ مقدمه) اما اساسا بخش کوچکی از کتاب به فعالیتهای چریکهای فدایی خلق در فاصله رستاخیز سیاهکل در سال ۴۹ تا سال ۵۴ اختصاص یافته و در این زمینه هم به جز اشاره به یک سری درگیریهای چریکها با نیروهای انتظامی که اکثر آنها در همان زمان در مطبوعات رژیم شاه منعکس شده بودند! چیز قابل توجهی وجود ندارد. در واقعیت علیرغم ادعای باز نویسی تاریخ چریکهای فدایی خلق، بیشتر حجم کتاب به تشریح فعالیتهای رفقای شهید عباس سورکی، بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی و تا حدودی احمد جلیل افشار و محمد چوپان زاده مربوط می شود. در واقع تهیه

کنندگان کتاب به جای توضیح و تشریح مبارزات چریکهای فدایی خلق، به تشریح فعالیتهایی پرداخته اند که ربطی به چریکهای فدایی خلق ندارند. شرح فعالیتهای سورکی در گروه "رزم آوران" حزب توده و دستگیری او به این مناسبت در سال ۱۳۳۹ (در ۳۹/۱/۲۶ سورکی به دلیل فعالیت در این گروه دستگیر می شود) تا فعالیتهای جزنی و ظریفی در جبهه ملی طی سالهای ۳۹-۴۴ و دستگیری های متعدّدشان صفحات زیادی از کتاب را به خود اختصاص داده است. همچنین از اعلامیه ای که سورکی برای گروه رزم آوران نوشته (صفحه ۳۲۴) تا نقش بیژن جزنی و انتشار "پیام دانشجو" ارگان سازمان دانشجویی جبهه ملی ایران (صفحات ۱۵۰-۱۵۴) و فعالیتهای حسن ضیاء ظریفی در جبهه ملی و مخالفت برخی از رهبران جبهه ملی با نمایندگی ظریفی از طرف کمیته دانشکده حقوق دانشگاه تهران در کنگره جبهه ملی (صفحات ۲۲۹-۲۳۲) هر یک وقایعی هستند که با طول و تفصیل در این کتاب تشریح شده اند.

باید توجه داشت که هرچند رفقای فوق الذکر به دلیل پیوندهایشان با چریکهای فدایی خلق و سرسختی شان در مبارزه بر علیه رژیم شاه به وحشیانه ترین شکلی به وسیله دژخیمان ساواک شاه در تبه های اوین به قتل رسیدند ولی فعالیتهای فردی آنها در سازمان جوانان حزب توده و یا گروههای وابسته به این حزب و جبهه ملی ربطی به تاریخ فعالیتهای چریکهای فدایی خلق ندارد. واقعیت این است که چریکهای فدایی خلق سالها بعد از دستگیری رفیق جزنی (۱) و یارانش و در حالیکه آنها بیش از سه سال بود که در زندان به سر می بردند در صحنه سیاسی ایران پدیدار شدند. اساسا چریکهای فدایی خلق با پیوستن باقی مانده رفقای جنگل به گروه رفیق احمدزاده و با ادغام این دو گروه بوجود آمد. برای اینکه بتوان نوع تاریخ نویسی و شیوه کار تهیه کنندگان کتاب یعنی همان ماموران وزارت اطلاعات و امنیت رژیم جمهوری اسلامی را نیز آشکار نمود سعی میشود موارد مختلف تحریف های آنان با شماره گذاری توضیح داده شود.

۱. تهیه کنندگان کتاب که ظاهراً بازسازی تاریخ چریکهای فدایی خلق با استناد به "اسناد ساواک" را در دستور کار خود قرار داده اند، مدعی "امانت داری" در رابطه با آن اسناد شده اند و در این زمینه تا آنجا پیش رفته اند که در صفحه ۱۲۳ و همچنین صفحه ۳۱۳ نوشته اند: "دو سطر ابتدایی سند مربوط به موضوع مورد بحث نمی باشد ولی به لحاظ فقط (حفظ) شکل اصلی سند وامانت داری عین سند تایپ شده است" اما علیرغم این ادعا یک سری از اسناد ارائه شده حتی فاقد تاریخ، شماره پرونده، امضاء و اظهارنظر ماموران ساواک می باشند و یا به اصطلاح سندها روی کاغذهایی نوشته شده که آرم دار نیستند و مهر اداری نیز در آنها دیده نمیشود. همه کسانی که با سبک کار ساواک آشنایی دارند می دانند که گزارشات اداری ساواک دارای تاریخ، شماره پرونده، امضاء و حاوی اظهارنظر ماموران مختلف (۲) بودند و مهمتر از همه آن گزارشات با استفاده از کاغذهای آرم دار تهیه و مهمور به مهر ساواک بوده اند. مجموعه این موارد اساساً سندیت آنچه ارائه شده اند را مورد تردید جدی قرار می دهند. (۳) کثرت چنین مواردی در کتاب نشانگر دخل و مصرف ماموران اطلاعاتی جمهوری اسلامی در اسناد ساواک میباشد.

۲. شیوه "تاریخ نویسی" و لاپابالی گری که ماموران فوق الذکر در ذکر دقیق وقایع به نمایش گذاشته اند نیز در این کتاب جالب است. در حالیکه ساده ترین انتظار از تهیه کنندگان کتاب که به همه اسناد ساواک دسترسی دارند اعلام صحیح تاریخ شهادت رفقای چریکهای فدایی است، اما در این زمینه نیز در حین مطالعه کتاب متوجه می شویم که برخی از رفقا دوبار شهید شده اند و یا تاریخی که در رابطه با شهادت یکسری از رفقا در کتاب درج شده با واقعیت انطباق ندارد. این موارد حتی در مورد یکی از مشهورترین درگیری های چریکهای فدایی خلق با نیروهای نظامی رژیم شاه نیز رعایت نشده است. مثلاً در حالیکه در تاریخ چریکهای فدایی خلق حمله ساواک در ۸ تیرماه ۱۳۵۵ به خانه تیمی مهرآباد جنوبی و شهادت رفیق حمید اشرف و تعداد دیگری از رفقای رهبری سازمان یکی از حوادث مهمی است که با طول و تفصیل در همان زمان در مطبوعات شاه نیز منعکس گشت، در صفحه ۸۱ این کتاب ظاهراً با استناد به اسناد ساواک در مورد شهادت رفیق حمید اشرف آمده است که گوینا وی "در مردادماه

سال ۱۳۵۳ پس از نفوذ اطلاعاتی ساواک در سازمان و شناسایی خانه امن" در درگیری کشته شد. بسیار مسخره است به اصطلاح اسناد ساواک در مورد زمان شهادت یکی از معروف ترین اعضای چریکهای فدایی خلق اینگونه آشکارا دست به تاریخ سازی دروغین زده است. مطابق همین به اصطلاح اسناد رفیق رضا یثربی (۴) دوبار کشته شده است، یک بار در جریان درگیری ۵۴/۱۱/۶ در کنار حمید اشرف در خانه مهرآباد (توجه داشته باشید که همانطور که بیشتر ذکر شد تاریخ واقعی شهادت رفیق حمید اشرف و بقیه رفقای رهبری همراه او تیرماه ۱۳۵۵ می باشد و نه مرداد ۱۳۵۳). مورد دیگر تاریخ شهادت رفیق جواد سلاخی است که در کتاب ۵۰/۵/۳۰ اعلام شده است در حالیکه در واقعیت رفیق سلاخی در فروردین سال ۵۰ همراه با رفیق علی رضا نابدل در محله پامنار تهران با مزدوران شاه درگیر شدند که در جریان این درگیری رفیق سلاخی کشته و رفیق نابدل مجروح و دستگیر شد.

این نمونه ها بیانگر بی اعتباری یک سری از تاریخ ها در کتابی است که هدف خود را بازسازی تاریخ چریکهای فدایی خلق بر مبنای "اسناد ساواک" قرار داده است.

۳. بخش دیگری از کتاب به مسائل زندان و خانواده زندانیان سیاسی - مشخصاً خانواده رفقای که در آغاز از آنها نام برده شد (رفقا سورکی، جزنی و...) - و تقاضاهای آنها جهت ملاقات با زندانیان شان و یا آزادی آنها اختصاص یافته است. مطالعه این قسمت نشان میدهد که تهیه کنندگان کتاب چگونه حتی تظلم خواهی مادر یا خواهر یک زندانی را دستاویزی جهت فضا سازی برعلیه چریکها و خانواده آنها قرار داده اند. آنهم جایی که اتفاقاً مبارزه و مقاومت خانواده های شهدا و زندانیان چریکهای فدایی خلق در سال های بین ۵۰ تا ۵۷ بسیار ستایش انگیز بوده و خود یکی از حوزه های مبارزه برعلیه رژیم شاه را تشکیل می داد که بی وقفه دنبال شد. (۵)

۴. یکی دیگر از ویژگی های این کتاب پاورقی هایی است که درباره افراد و گاه وقایع مختلف در آن دوره درج گردیده است. اما بسیاری از مطالبی که تحت عنوان پاورقی ارائه شده است دست نوشته های خود تهیه کنندگان کتاب یعنی ماموران وزارت

اطلاعات جمهوری اسلامی می باشد و ربطی به اسناد ساواک ندارد. در این پاورقی ها اساساً هیچ "سندی" ارائه نمی شود و خواننده در رابطه با به اصطلاح اطلاعات ارائه شده اکثراً به اسناد ساواک و به ویژه به "پرونده های انفرادی" رجوع داده می شود. اما منظور از "پرونده های انفرادی" چیست؟ توجه به این موضوع با آشکاری هرچه بیشتری از یک طرف بی اعتباری اسناد ادعایی را نشان می دهد و از طرف دیگر تمایلات و دیدگاههای تهیه کنندگان کتاب برعلیه افراد مبارز دوره شاه را با صراحت هرچه بیشتری عیان می سازد. در این قسمت آنها با ناشی گری هرچه تمام تر دست نوشته های خود را به نام اسناد ساواک تحت پوشش مطالب اخذ شده از "پرونده های انفرادی" به خواننده قالب می کنند و در این کار خود چنان غرق می شوند که حتی یک مرتبه خواهر شاه، اشرف پهلوی و به قول آنها خواهر شاه "مقبور" نیز دارای "پرونده انفرادی" در ساواک می گردد (صفحه ۲) (توجه کنید اشرف پهلوی و داشتن پرونده انفرادی در ساواک!!) در این مورد آنها آنچه که در مورد نقش خانواده پهلوی از کتاب های مختلف رونویسی کرده اند را به نام سند موجود در ساواک در رابطه با خواهر شاه جا زده اند. به این ترتیب معنای "پرونده های انفرادی" در کتاب مورد بحث معلوم می گردد و آشکار می شود که مزدورانی که در وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی مامور تهیه این کتاب بوده اند هرچه دلشان خواسته است در مورد افراد مختلف نوشته و به نام اسناد ساواک تحویل داده اند.

با نگاهی به یک سری از اظهارات حاشیه نویسان نیز بی اعتباری اسناد ادعایی نشان داده می شود. در اینجا گاه اسناد ساواک به طور مسخره در تائید اظهار نظرهایی به کار برده شده که مربوط به دوران پس از سقوط رژیم سلطنتی می باشد. برای نمونه در صفحه ۶۱ کتاب در توصیف فعالیت های رفیق اشرف دهقانی مطرح می شود "بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وی به کردستان رفته و فعالیت مسلحانه برعلیه انقلاب اسلامی داشته است" و منبع این اطلاعات هم باز "پرونده انفرادی" ذکر شده است. در حالیکه علی الظاهر ساواک با سقوط رژیم سلطنتی منحل گشته بود و در نتیجه فعالیت های اشرف دهقانی برعلیه جمهوری اسلامی را نمی توان در پرونده انفرادی او در اسناد ساواک

اسناد ساواک را آشکار می کند، مبین آن است که "سربازان گمنام امام زمان" حتی به اندازه یک فرد عادی سیاسی هم در جریان کار و فعالیت‌های مبارزاتی انقلابیون آن سالها قرار ندارند. توجه به موارد زیر نیز نشان می دهد که آنهایی که گویا به قصد بازسازی تاریخ چریک‌های فدایی خلق، مبارزات و مسایل مختلف مربوط به آنها را از روی به اصطلاح اسناد ساواک نقل می کنند تا چه حد نسبت به تاریخ واقعی چریک‌های فدایی خلق بیگانه می باشند. هرچند غرض‌هایی ضدانقلابی خود را نیز به این ترتیب به نمایش می گذارند.

در صفحه ۳۳ همین کتاب در مورد رفیق مشعوف کلانتری آمده است: "در دوره دبیرستان عضو کمیته دانش آموزی جبهه ملی بود و چندین بار به جرم پخش اعلامیه دستگیر و با قید تعهد آزاد شده است. در سال ۱۳۴۳ به سازمان چریک‌های فدایی خلق پیوسته و در سال ۱۳۴۶ در پی کشف گروه سیاهکل شناسایی و متواری گردیده" است. توجه کنید که گویا در اسناد ساواک در قسمت پرونده های انفرادی مشعوف از سال ۴۳ عضو سازمان چریک‌های فدایی خلق بوده است!! سازمانی که در آن زمان اصلا وجود نداشت و گویا او در سال ۴۶ هم به دنبال شناسایی گروه سیاهکل دستگیر شده است. در حالیکه رستاخیر سیاهکل در ۱۹ بهمن سال ۴۹ رخ داده و در سال ۴۶ گروهی به نام سیاهکل موجودیت نداشته است!

جا زدن این پریشان گویی ها به عنوان اسناد ساواک را به هیچوجه نباید ناشی از آشفته فکری ماموران تهیه کننده کتاب تلقی نمود. نه! آنها با ارائه چنین بافته های جعلی به اسم اسناد ساواک در عین حال با غرض خاصی به تحریف تاریخ واقعی چریک‌های فدایی خلق پرداخته اند. توجه به دو مورد دیگر از "شاهکار" های تهیه کنندگان کتاب این "سربازان گمنام امام زمان" درجه بی اعتباری "پرونده های انفرادی" و غرض ورزی آشکار "سربازان گمنام امام زمان" بر علیه فرزندان مبارز خلق را روشن تر می سازد. در صفحه ۶۱ کتاب در مورد رفیق بهروز دهقانی آمده است: "پس از دستگیری، سایر همکاران خود را لو داده و در تاریخ ۱۳۵۰/۳/۸ به علت ورم حاد ریه در بهداری ندامتگاه فوت نموده است". این دروغ را ماموران وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی

دیگر اتهام جاسوسی زدن به چنین مبارزی نمونه بارزی از به کار بردن یکی از کنیف ترین روشهای پلیسی بر علیه مبارزین صادق دوره شاه می باشد و تلاشی است جهت بدنام کردن فردی که شکنجه های ساواک هرگز نتوانست مقاومت او را در هم بشکنند. مسلما این امر که موسی محمدنژاد بعد از آزادی از زندان چه مسیری در زندگی خود پیش گرفت و آیا به مبارزه سیاسی خود ادامه داد یا نه، تغییری در این واقعیت ایجاد نمی کند که وی در دوره شاه یکی از مبارزین مردمی بود.

مورد دیگری که باز هم بی اعتباری "پرونده های انفرادی" را نشان داده و باعث خنده هر خواننده با اطلاعی می شود اظهار نظر در مورد رفیق منوچهر کلانتری است. منوچهر کلانتری در دهه ۴۰ و قبل از اینکه حتی بیژن جزنی و یارانش در سال ۴۶ دستگیر شوند، به انگلستان رفته و مقیم این کشور شده بود. او به دنبال قیام بهمن به ایران بازگشت و در جریان سرکوبهای سال ۶۰ هنگامیکه قصد خروج از کشور را داشت در بلوچستان به وسیله پاسداران جمهوری اسلامی به شهادت رسید. ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی این "سربازان گمنام امام زمان" با تکیه بر به اصطلاح "پرونده های انفرادی" او در ساواک گویی که در عالم خواب به سر می برده اند درباره وی نوشته اند: "نامبرده در سال ۱۳۷۱ متقاضی ادامه فعالیت در زمینه وکالت دادگستری بوده است" (صفحه ۱۲۴) توجه کنید که منوچهر کلانتری حدود ده سال پس از مرگ خود، متقاضی کار در زمینه وکالت دادگستری شده است!! جالب است بدانیم که در همین صفحه در رابطه با رفیق مشعوف کلانتری گفته شده است که: "پس از کشته شدن جزنی، مشعوف کلانتری و سودابه کلانتری از کشور خارج و نزد وی (منوچهر کلانتری) فعالیت داشته اند". ماموران تهیه کننده کتاب آنقدر دچار تناقض گویی بوده اند که رفیق مشعوف کلانتری که خود یکی از مبارزینی است که در ۲۹ فروردین سال ۵۴ در تپه های اوین به همراه رفیق جزنی و رفقای دیگر به دست دزخیمان ساواک به قتل رسیدند، را پس از شهادت به خارج از کشور می فرستند!!

همین نمونه ها صرفنظر از اینکه دستکاری ماموران وزارت اطلاعات و امنیت تهیه کننده کتاب در

جستجو نمود بلکه فعالیت‌های مبارزاتی این رفیق از بهمن ۵۷ به بعد قاعدتا باید در پرونده او در ساواک جمهوری اسلامی نه در پرونده های ساواک شاه قید شده باشد. البته این واقعیت که ساواک شاه هیچ وقت منحل نگشت و دستگاه امنیتی مذکور در رژیم جمهوری اسلامی تحت نام دیگری به حیات تنگین خود ادامه داد واقعیتی انکار ناپذیر است که در جریان خود همین سندسازی ماموران وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی در تهیه این کتاب نیز نشان داده می شود. به هر حال در اینجا بحث بر سر این موضوع نیست.

یک مثال دیگر برای نشان دادن بی اعتباری به اصطلاح "پرونده های انفرادی"، اظهار نظر در مورد یکی از مبارزین دوران شاه به نام موسی محمد نژاد می باشد. در صفحه ۴۹ با استناد به آن پرونده ها، موسی محمدنژاد را یکی از منابع ساواک معرفی کرده اند که گویا در سالهای ۴۶ تا ۴۸ ماهی ۲۰۰ تومان حقوق می گرفته است. ولی به دلیل پائین بودن فعالیت هایش "ساواک با وی قطع همکاری کرده است". البته این به اصطلاح اسناد در عین حال مطرح کرده اند که نامبرده در ایام دانشجویی در اعتراضات دانشجویی شرکت داشته و "به عضویت سازمان چریک‌های فدایی خلق درآمده" است. در ادامه مطلب انگار که فراموش کرده اند موسی محمدنژاد را عضو سازمان چریکها نامیده بودند، می نویسند که نامبرده در زندان از "جناح مارکسیستهای "ستاره سرخ" بوده که در سال ۱۳۵۷ مشمول عفو و آزاد شده است!!"

باید دانست که هیچ یک از اطلاعاتی که در این قسمت ارائه شده صحت ندارد. موسی محمدنژاد در آن سالها به اتفاق تنی چند از دوستانش از جمله رفیق احمد افشارنیا گروهی تشکیل داده و به هواداری از جنبش مسلحانه، بر علیه رژیم فعالیت می کردند. پس از دستگیری این گروه، موسی محمدنژاد زیر وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفت و به دلیل مقاومت اش در زیر شکنجه نام او خیلی زود به عنوان یکی از مقاوم ترین زندانیان در زندان دوران شاه زبان زد عام و خاص گردید. او هیچ گاه "عضو" سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران نبود و در سال ۵۷ هم "مشمول عفو" (۶) نشد، بلکه با اوج گیری انقلاب مردم و باز شدن درهای زندان او نیز مثل صدها زندانی دیگر به قدرت توده ها آزاد شد. اتهام منبع ساواک بودن و یا به عبارت

در مورد کسی می گویند که با مقاومت قهرمانانه خود در مقابل شکنجه های رژیم شاه "مرگ" را به لرزه درآورد" و با سرفرازی ساخته ماموران امنیتی شاه این همپالگی های ماموران کنونی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، خواری و ذلتشان را به آنها یادآور شد. در مورد رفیقی که یکی از پایه گذاران سنت انقلابی فدایی و اشاعه دهنده فرهنگ کمونیستی آنان در جامعه بود، ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بدون ذکر شکنجه هایی که همپالگی های آنان در رژیم شاه به رفیق بهروز داده بودند علت مرگ او را "ورم حاد ریه" ذکر کرده اند. ولی پرسیدنی است که چطور شد جوان برومندی که قبل از اسارت به دست مزدوران امنیتی صحیح و سالم بود پس از دستگیری یک مرتبه در عرض چند روز "ورم حاد ریه" پیدا نمود؟! رفیق بهروز دهقانی درست به این دلیل زیر شکنجه جان سپرد که به رغم ادعای ماموران جنایتکار ساواک جمهوری اسلامی مرگ را به جان خرید ولی حاضر نشد "همکاران خود" را "لو" دهد. این واقعیت که هیچکس براساس اعترافات بهروز دستگیر نشد خود کذب ادعای این "سربازان گمنام امام زمان" را ثابت می کند. به گواه تمام کسانی که در آن زمان بهروز را می شناختند اگر او لب باز می کرد اطلاعات مهمی به دست دشمن می افتاد. باید دانست که اساسا با توجه به این واقعیت که در زمان دستگیری بهروز، سازمان در حال گذار از یک فعالیت سیاسی علنی و نیمه علنی به فعالیت سیاسی - نظامی کاملا مخفی بود، رفقای با تجربه و قدیمی اطلاعات بسیار زیادی در مورد افراد مختلف داشتند و به همین دلیل بهروز (به خصوص با توجه به نقش او در شاخه تبریز) اگر قرار بود برای دشمن حرف بزند و "همکاران" خود را "لو" بدهد می توانست باعث ضربات جبران ناپذیری گردد. در حالیکه مقاومت قهرمانانه او زندگی بسیاری از افراد و حیات بخشهایی از سازمان را از زیر ضربات دشمن نجات داد. (۷) در رابطه اخیر باید توجه داشت اینکه تهیه کنندگان کتاب به جای چاپ اسناد واقعی مربوط به مقاومت قهرمانانه بهروز در زیر شکنجه های دستگاه امنیتی رژیم شاه به چاپ چنین اراجیفی متوسل می شوند خود گویای اهداف رذیلانه آنها جهت تطهیر چهره نیروهای امنیتی رژیم شاه و خدشه دار کردن چهره صدیق ترین کمونیستهای ایران می باشد.

فریبرز سنجرى ادامه دارد

پاورقی ها:

۱. رفقا سورکی و جزئی در تاریخ ۱۳۴۹/۱۰/۱۹ دستگیر شدند.
 ۲. در خود همین کتاب در صفحه ۹ مقدمه توضیح داده شده که اظهار نظر کنندگان ساواک که در زیر هر گزارش اظهاراتشان قید می شده با استفاده از کلمات رمز و معمولا اسامی روزهای هفته شناخته می شدند.
 ۳. نمونه هایی از آنچه گفته شد را میتوان در صفحات مختلف مشاهده نمود. مثلا در صفحه اول کتاب "سندی" درج گردیده که فاقد تاریخ، شماره پرونده و نظریه ماموران مربوط می باشد. در سند مندرج در صفحه چهار نیز عین همین وضع مشاهده می شود. در صفحه ۶۱ دو صفحه "سند" به عنوان گزارش سری درج گردیده که فاقد هرگونه امضاء، مهر، آرم و غیره می باشد. همین وضع را در اسنادی که در صفحات ۱۴۰، ۱۶۷، ۲۶۸ و ۲۸۳ درج شده اند نیز می توان مشاهده کرد. در همین چارچوب باز می توان به موارد دیگری اشاره کرد؛ مثلا ۶ صفحه بازجویی رفیق حسن ضیاء نظری در صفحه ۲۵۱ فاقد شماره و آرم و مهر می باشد. در صفحه ۲۸۳ نیز ۶ صفحه گزارش بازجویی دیگری از ظرفی فاقد شماره می باشد و یا در صفحه ۱۲۳ گزارش بازجویی بیژن جزئی - ۱۹ صفحه - بدون شماره، مهر و غیره درج شده است. واقعیات فوق الذکر نشان دهنده آن می باشند که یک سری از مطالب ارائه شده در این کتاب را نباید به حساب اسناد ساواک گذاشت.
 ۴. به دنبال حمله مزدوران ساواک به خانه تیمی عده ای از رفقای فدایی در تبریز شایع شد که رفیق رضا یثربی در آنجا به شهادت رسیده است. اما این واقعیت نداشت و بر این امر خود ساواک بهتر از هرکس آگاه بود.
- رفیق رضا یثربی در ۸ تیرماه سال ۵۳ در خانه مهرآباد جنوبی به شهادت رسید. بعد از درگیری ۸ تیرماه سال ۵۵ رسولی یکی از سر بازجویان جنایتکار ساواک که در آن زمان در زندان اوین همه کاره شده بود سرمست از پیروزی جهت نشان دادن قدرت ساواک و تضعیف روحیه زندانیان، اکثر زندانیان وابسته به سازمان چریکهای فدایی خلق که من نیز در میان آنها بودم را در یکی از سالن های اوین جمع نمود. (ما در آن زمان در طبقه پائین بند ۲ اوین زندانی بودیم) تا با نشان دادن عکس های جنازه های رفقای شهید از جمله رفیق حمید اشرف رجزخوانی نماید. در وسط این سالن میز بزرگی قرار داشت که مملو از عکس های رفقای شهید فدایی از جمله رفقای که در ۸ تیرماه جان باخته بودند، بود.
- ساواکی ها همراه ما دور میز می چرخیدند و در حالیکه عکس صحنه های فجیعی از جنازه عزیزانی که در نبردی نابرابر به شهادت رسیده بودند را به ما نشان

می دادند گاه با ابراز سخنانی قدرت نمایی می کردند. وقتی که من به قسمتی از میز که عکس هایی از رفیق رضا یثربی روی آن قرار داشت رسیدم، رسولی که می دانست من از سالی پیش با آن رفیق در ارتباط بوده ام، با کلمات رکیکی که تنها شایسته خودش و اربابانش بود شروع به فحش دادن به رفیق یثربی نمود و به این ترتیب خشم و کینه خود را از این رفیق مبارز به نمایش گذاشت. رفیق رضا یثربی از دوستان برادرم کیومرث سنجرى و دانشجوی هنرستان صنعتی نارمک بود که یک بار در مهرماه سال ۴۹ در جریان یورش ساواک به خانه ما دستگیر و حدود یک هفته در بازداشت به سر می برد. به دنبال تظاهرات اردیبهشت سال ۵۰ در دانشکده نارمک، او و کیومرث متواری شدند و به طور مخفیانه خانه ای در میدان فوزیه برای خود تهیه نمودند. در این زمان من که تازه با رفیق عباس مفتاحی ارتباط تشکیلاتی برقرار نموده بودم، او را از وجود رفقا کیومرث و یثربی مطلع نمودم و به این ترتیب آن دو رفیق به سازمان وصل شدند. با دستگیری من ارتباط این رفقا برای مدتی با سازمان قطع شد اما آنها دوباره با سازمان ارتباط برقرار کرده و تا زمان شهادت در صفوف سازمان فعالیت نمودند. رفیق رضا یثربی بعدها عضو شورای عالی سازمان شد و به همین دلیل در ۸ تیرماه در خانه مهرآباد جنوبی حضور یافته و به شهادت رسید.

۵. مقاومت و مبارزه خانواده های زندانیان و شهدای چریک فدایی در افشاگری برعلیه رژیم شاه و انعکاس اخبار مبارزات زندانیان و چریکها در میان توده ها واقعه ای انکار ناپذیر است. علیرغم مزاحمت های ساواک برای خانواده های مزبور و اذیت و آزارهای آنها مقاومت و مبارزه خانواده ها هرگز فروکش نکرد. تا آنجا که در جریان مبارزات سالهای ۵۶ و ۵۷ اعتراضات این خانواده ها به همراه مبارزات خانواده دیگر شهدا و زندانیان سیاسی به یک حرکت مبارزاتی عمومی تبدیل شد که خود یکی از سنگرهای مبارزه برعلیه سلطنت پهلوی بود.

۶. "مشمول عفو" جلوه دادن آزادی زندانیان سیاسی ای که در جریان اوج گیری انقلاب مردم ایران در سال ۵۷ از زندانهای شاه آزاد شدند یکی دیگر از ترفندهای کتیف تهیه کنندگان کتاب جهت خدشه دار کردن نام کمونیستها و مبارزین می باشد. علاوه بر نمونه هایی که گفته شد لازم می بینم در مورد رفیق علی رضا شکوهی نیز بنویسم که در مورد وی در این کتاب آمده است: "در سال ۱۳۵۷ مشمول عفو واقع و آزاد شده است" (صفحه ۳۸۴) و این دروغی سخت بی شرمانه است. علی رضا شکوهی یکی از انقلابیون پرشوری بود که هرگز در مقابل دشمن سرخم نکرد و خصال مبارزاتی و مردمی اش همواره الهام بخش یارانش بود. او که پس از تحمل بیش از ۷ سال زندان با سقوط رژیم سلطنتی آزادی خود را باز یافته بود بار دیگر اسیر سیاهچالهای جمهوری

اسلامی گشت و در اوایل سالهای ۶۰ پس از تحمل ماهها شکنجه های وحشیانه دزخیمان جمهوری اسلامی و درحالیکه نیمی از بدنش فلج شده و تا حد زیادی قدرت بینایی خود را از دست داده بود جانفش را فدای آرمانهای ولای انسانی اش نمود. او هرگز به خواستهای بازجویانش گردن نهد و مرگ شرافتمندانه را پذیرا شد.

جالب است که بدانیم تهیه کنندگان کتاب در حالیکه آزادی کمونیستها و مبارزین واقعی را "مشمول عفو" واقع شدن جلوه می دهند، آزادی نامی را که با سیاست گویی از "شاهنشاه آریامهر" به واقع مشمول عفو شده و آزاد شدند و بعدها هریک پست مهمی در دستگاه ضد مردمی جمهوری اسلامی اشغال کردند را چنین توضیح می دهند. "در سال ۵۶ همزمان با اوج

گیری انقلاب اسلامی عراقی نیز مانند سایر زندانیان سیاسی از زندان آزاد شد" اما در واقعیت امر نه فقط حاجی عراقی بلکه کروبی، انواری و عسگر اولادی از جمله کسانی بودند که به خاطر آزادی خود از زندان نه تنها حاضر به ندامت شدند بلکه در مراسم "سیاس شاهنشاه" که در زندان قصر برگزار شد و در همان زمان هم از سوی دستگاه تبلیغاتی رژیم منعکس گشت شرکت نموده و برای "شاهنشاه" خواهان طول عمر شدند. در حقیقت آنها کار ندامت را به آن درجه رساندند و بریدگی خود را علنا اعلام نمودند. در میان اینگونه نادمین زندانهای شاه فردی همچون رجایی رئیس جمهور سابق رژیم جمهوری اسلامی هم قرار داشت که در یکی از اتاق های بازداشتگاه اوین در مقابل بقیه زندانیان سیاسی روی پای بازجوی ساواک افتاده و

تقاضای بخشش نمود. در هر حال واضح است که این قبیل افراد حقیر و همپالگی ها و مزدورانشان امروز اسناد ساواک را دست مایه اجن پراکنی بر علیه کسانی کرده اند که در همان زمان خود شاهد مقاومت های باور نکردنی شان بودند.

۷. برای شناخت بیشتر در این رابطه می توان به کتاب حماسه مقاومت اثر رفیق اشرف دهقانی که در همان سالها به رشته تحریر درآمده است رجوع کرد. مثلا در صفحه ۱۶۶ این کتاب در رابطه با شهادت رفیق بهروز نوشته شده است که: "مزدوران با بی شرمی می گفتند: از کشته شدن بهروز خیلی متأسفیم. چون اطلاعات او وسیع بود و می توانست خیلی ما را کمک کند. و حسین زاده قاتل با افسوس بیان میکرد: خیلی چیزها با خود برد...!"

در دفاع از مبارزات کارگران پیاخیزیم!



یورش وحشیانه نیروهای انتظامی به کارگران که در اعتراض به شرایط دهشتناک کار و زندگی شان اغلب در مقابل درب کارخانه ها تجمع می نمایند هر روز ابعاد بیشتری به خود می گیرد. نمونه اخیر آن، حمله مزدوران رژیم جمهوری اسلامی به تجمع اعتراضی کارگران کفش شادان پور می باشد. در جریان این حمله، مزدوران ضمن ضرب و شتم کارگران، به دستگیری تعدادی از آنان پرداخته و کارگران دستگیر شده را تهدید نمودند که حق ندارند به اقدامات اعتراضی شان ادامه دهند. اما واقعیت این است که بسط سیستم سرمایه داری وابسته در ایران و شدت یابی استعمار، کارگران ما را با چنان شرایط طاقت فرسایی مواجه ساخته است که آنها برای خلاصی از این شرایط نکبت بار راهی جز مبارزه پیشاوری خود ندارند. به همین دلیل هم عايرغم اختناق و بگير و به بند های وحشیانه رژیم، جامعه ما هر روز شاهد گسترش مبارزات کارگری است. نگاهی به اعتراضات کارگری در یک ماه گذشته نشاندهنده روند رو به رشد این اعتراضات و افشاکر آن شرایط دهشتناکی است که رژیم برای طبقه کارگر ایجاد نموده است. موارد زیر گوشه ای از این واقعیت را آشکار می سازند.

آنان می دانند با رشد هرچه بیشتر این مبارزات و با به هم پیوستن آنها میتوانند چنان شرایط مبارزاتی ای در جامعه بوجود آید که دیگر مقابله با آن به سادگی امکان پذیر نیست. براین اساس رژیم که با اتخاذ سیاستهای ضد کارگری و به نفع استعمارگران شرایط بسیار دشوار و دهشت باری را برای کارگران ایران به وجود آورده است جهت جلوگیری از گسترش اعتراضات کارگری چاره ای جز تشدید اقدامات سرکوبگرانه و ایجاد فضای رعب و وحشت ندارد. واقعیتی که چهره ضد کارگری جمهوری اسلامی را با روشنی هرچه بیشتری در مقابل کارگران قرار داده و مبارزه جهت سرنگونی این رژیم جنایتکار را در صدر اولویت های آنها قرار می دهد.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد مبارزات حق طلبانه کارگران ایران!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - ۱۳ آبان ۱۳۸۱

بر علیه اعداهای وحشیانه جمهوری اسلامی پیاخیزیم!



رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی موج جدیدی از اعدام زندانیان سیاسی و نمایشات اعداهای خیابانی را به راه انداخته است. در فاصله کوتاهی چندین زندانی سیاسی، از جمله تعدادی از اعضای حزب دمکرات کردستان ایران اعدام شده و جان تعداد دیگری از زندانیان سیاسی را خطر مرگ تهدید می کند. در کردستان به دنبال اعدام حمزه قادری، خالد شوقی و جلیل زیوه ای از اعضای حزب دمکرات، در سحرگاه ۲۱ مهرماه، صالح گودرزی یکی دیگر از وابستگان این حزب در زندان شهر سنندج به جوخه اعدام سپرده شد.

جمهوری اسلامی که در ۲۴ سال گذشته به هروسيله ای جهت حفظ ساطه جابرانه اش متوسل گردیده بار دیگر در تلاش است با گسترش اعدام زندانیان سیاسی و نمایش اعداهای خیابانی جوانانی که اکثرا آشکارا و با جسارت به مقابله با زورگویی های مزدوران رژیم جمهوری اسلامی پرداخته اند، فضای رعب و وحشت را در سطح جامعه گسترش بخشد. اما نفس وجود همین اعداهای و تاکید سردمداران مختلف جمهوری اسلامی بر ضرورت علنی بودن آنها، خود نشانه ای است از وسعت گیری جنبش اعتراضی مردم بر علیه رژیم و وحشت سردمداران جمهوری اسلامی از غلیان اعتراضات توده ای مردمی که تحت سلطه ددمنشانه حاکمان وقت، کارد به استخوانشان رسیده و از هر فرصتی جهت ابراز خشم و نفرت خود سود می جویند.

چریکهای فدایی خلق ایران، ضمن همدردی با خانواده شهدای اعدامهای اخیر، بار دیگر براین واقعیت تاکید می کنند که تنها راه نجات جان زندانیان سیاسی و اسرای دربند، تشدید مبارزه بر علیه جمهوری اسلامی می باشد. باید با قدرت هرچه بیشتری بر علیه رژیم پیاخاست و مبارزه جهت سرنگونی این رژیم ددمنش را تشدید نمود.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

گرامی باد خاطره جانباختگان راه آزادی!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - ۲۶ مهر ۱۳۸۱

۱. در اعتراض به عدم پرداخت ۱۱ ماه حقوق، بیش از ۳۰۰ کارگر ریسندگی و بافندگی مهیاران اصفهان در مقابل استانداری رژیم دست به یک تجمع اعتراضی زدند.
۲. کارگران نساجی بافانز اصفهان ضمن تجمع در خیابانهای اصفهان و ایجاد راه بندان خواهان رسیدگی به مشکلات خود شدند.
۳. کارگران کارخانه چینی سازی گیلان و کارگران شرکت "آسیاک ماشین تول" طی یک اقدام اعتراضی مشترک در مقابل استانداری تجمع کرده و خواهان پرداخت سه ماه حقوق های معوقه خود شدند.
۴. کارگران کارخانه نساجی کرمانشاه در مقابل استانداری تجمع کرده و ضمن اعتراض به اخراج کارگران خواهان پرداخت سه ماه حقوق معوقه خود شدند.
۵. کارگران نخ تاب تبریز جهت رسیدگی به خواستهایشان فریاد اعتراض سردادند.
۶. ۱۸۰۰ کارگر چیت سازی بهشهر در محل کارخانه تجمع کرده و خواهان حل مشکلات خود شدند. کارگران معترض در جریان این اعتراض، کارفرمای شرکت را برای مدتی بازداشت نمودند.
۷. ۵۰۰ نفر از کارگران شرکت اوله سازی خوزستان در اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهایشان و دستگیری یکی از کارگران در مقابل استانداری اهواز دست به اعتراض زده و فریاد برآوردند که "ما گرسنه ایم".
۸. کارگران کارخانه بافت بلوچ شهرستان ایرانشهر در اعتراض به اخراج کارگران وعدم پرداخت دستمزدهایشان دست به یک تجمع اعتراضی زدند.

نمونه های بالا به روشنی نشان میدهند که در بستر چپاول و استعمار وحشیانه کارگران توسط سرمایه داران وابسته زالوصفت در شرایطی که حتی همان حداقل دستمزدهای به رسمیت شناخته شده نیز پرداخت نمی شود و کارگران دسته دسته اخراج می شوند، در شرایطی که کارگران فریاد بر می آورند که "ما گرسنه ایم" اعتراضات کارگری هر روز اوج تازه ای می گیرند. گسترش مبارزات کارگری شدیداً باعث هراس دست اندر کاران رژیم جمهوری اسلامی گشته است. چرا که

گزارشی از سفر هیئت ایرانی همبستگی با جنبش زاپاتیستی و کارگران و زحمتکشان مکزیک

دوره سوم نشریه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۲ است. در ۱۹۹۰ یکی از اعضای معترض حزب کمونیست برای راه اندازی مجد نشریه با رفیق دیگری که کارش تاتر خیابانی بود تماس گرفت. این شخص هنرمند رادیکال و شناخته شده ای در مکزیک است (نیرو سولویتو). بدین ترتیب ال ماچه ته از وحدت یک هنرمند و یک روشنفکر مارکسیست دوباره جان گرفت. زبان نشریه از طرفی زبان مارکسیست های هسته های کتاب خوانی روشنفکرانه و دانشگاهی بود و از طرفی دیگر زبان توده ای- شهری که برای همه مردم در کشور قابل درک نبود (مثلا روستاهای بومی زبان) درحال حاضر یک هسته از سازمان Flores Ricardo Magnon وارث این نشریه شده و آن را اداره میکند. ولی این نشریه در خدمت هر سازمانی است که برای قدرت خلق مبارزه میکند. هدفش آگاه کردن و آموزش دادن مبارزین جنبش های توده ای است. یکی دیگر از کارکرد های این نشریه ایجاد رابطه بین گروه های سیاسی متفاوت است. به این جهت زبان این نشریه نمیتواند زبان کادرهای یک تشکیلات باشد. کوشش میکند که زبان همه سازمان ها و بومیان مکزیک باشد. یک زبان توده ای- خلقی مشخص و روشن. هنوز هم پروسه رشد این زبان در نشریه ادامه دارد. روشنفکرانی که از دانشگاه آمدند و میخواستند تحلیلهای گران بزرگ بشوند، به تدریج فهمیدند که دوباره باید حرف زدن یاد بگیرند. چطور از زبان خلقی استفاده کنند بدون آنکه محتوای انقلابی را از دست بدهند، زیرا اگر که سرکوب شدیدتر شود این نشریه نابود شده و باید چندین مجته کوچک از جاهای دیگر سر در بیاورند.

در مجته از فرهنگ غنی فولکلریک، طنز و ترانه و تمثیل در بیان تاریخ مبارزات مکزیک و انتقاد از حکومت استفاده میشود. مثلا در شماره نوامبر با استفاده از شعرهای فولکلور در باره زاپاتا و پانچوویلا، از انقلاب مکزیک یاد میکند. مجته برای گفتگو با مردم از زبان خود آنها استفاده میکند. دهقانان و کارگران مجته را میخوانند و مجته حرف ها و نوشته هایشان را حتی بدون تصحیح کردن غلط های املائی چاپ میکند. به این دلیل بود که تعداد مطالبی

۲۰۰۱ ترور کردند. این نوع قتل عام روشنفکران و مبارزین بخصوص در استان گررو زیاد بوده است. برعکس استان چیپاز، که به دلیل وجود مارکوس، توجه جهانیان را جلب کرده، غالبا کشتار مردم در گررو از چشم جهانیان پنهان میماند. در سال ۲۰۰۲ وقتی که سربازان در جستجوی مبارزین خانه به خانه را میگشتند به دو زن بومی در خانه هایشان تجاوز کردند. همسر یکی از این زنان برای گزارش دادن این جرم (۸ ساعت پیاده و چند ساعت با اتوبوس) به دادگستری شهر چیپاناسینگو رفت. به او گفته شد که کسی را برای تحقیق خواهند فرستاد. اما هنوز مردم روستا منتظر رسیدن آن افراد هستند. این جنایات به دست ارتش مکزیک که توسط حزب پی-آر-آی به وجود آمده صورت میگیرد. با اینکه این حزب بعد از حدود ۷۰ سال در انتخابات شکست خورد ولی هنوز کنگره و ارتش مکزیک را از دست نداده است.

ریکاردو، یکی از اعضای هیئت تحریریه نشریه در مورد تاریخ و چگونگی شکل گیری احزاب و سازمان های انقلابی مکزیک، مدرسه های آموزش سیاسی، و همچنین در مورد نشریه و زبان آن برایمان توضیحاتی داد که بسیار جامع بود.

"ال ماچه ته" نشریه ای توده ای است که از مبارزه انقلابی بر علیه دولت مکزیک حمایت میکند. این نشریه، تا سال ۱۹۲۴ نشریه هنرمندان و نقاشان بود و طرح و آرم صفحه اول آن، که داس و چکش و ستاره سرخ است، کار نقاشی به اسم "خاور گررو" بوده است.

دوره دوم که نشریه چاپ میشد در سالهای بین ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۸ بود. ال ماچه ته ارگان حزب کمونیست مکزیک و نشریه ای مخفی بود. هرچند محتوای نشریه در آن زمان منعکس کننده رزمندگی آن سالها بود ولی سازشکاری آن حزب را هم با خودش حمل میکرد. نشریه وانمود میکرد که صدای کارگران می باشد ولی به واقع صدای روشنفکرانی بود که حاضر نبودند انقلاب را به نتیجه برسانند.

در اول ژانویه ۱۹۹۴ با ظهور ناگهانی یک ارتش انقلابی در جنوب شرقی مکزیک روبرو شدیم که تفاوت های بسیاری با دیگر سازمان های مسلح و ارتش های انقلابی که تاکنون دیده بودیم داشت. زاپاتیستها، با شناخت و ایده گرفتن از شیوه زندگی و آداب و رسوم ساکنین بومی مکزیک، مبلغین جامعه نوینی شدند که شباهتهای بسیاری به این جوامع بومی داشت. ما برای از نزدیک آشنا شدن با این جنبش و همچنین مبارزات کارگران و زحمتکشان مکزیک هیئتی تشکیل دادیم. این هیئت در تاریخ ۲۵ اکتبر ۲۰۰۲ وارد شهر مکزیک شد.

سندیکای کارگران برق مکزیک

در روز ۲۸ اکتبر از سندیکای کارگران برق "را مون پچکو" دیدن کردیم. این سندیکا یکی از رادیکالترین و چپ ترین سندیکاهای کارگری مکزیک است. سالها مبارزه با رژیم های فاسد و سرکوبگر، آنها را به کارگرانی پیشرو تبدیل کرده است. یکی از حامیان عمده زاپاتیست ها از میان طبقه کارگر همین اتحادیه کارگران برق است. آنها داوطلبانه در روستاهای زاپاتیستی که هیچ نوع کمک دولتی دریافت نمیکند، ژنراتور برق نصب کرده و روستاهای زیادی را سیم کشی کرده اند.

نشریه "ال ماچه ته"

روز ۳۱ اکتبر به دفتر روزنامه "ال ماچه ته" رفتیم. در دفتر مخفی این نشریه دو تن از اعضای هیئت تحریریه منتظر ما بودند. دو اتاق تودرتوی کوچک و آشپزخانه، پر از جدیدترین شماره نشریه بود که در انتظار دسته بندی شدن روی هم تلنبار شده بودند و ما از آنها به عنوان صندلی استفاده کردیم. عکسی از "دیگنا اوچوا" دیوار اتاق را تزئین میکرد. او وکیل بود که دفاع از "رودلفو مونتیل" و "تئودورو کابریه را" را در دادگاه به عهده داشت. از او خواسته شده بود که دفاع از چند اکولوژیست دیگر اهل استان "گررو" - که بر علیه سیاستمدارانی که به از بین بردن جنگل ها و تجارت غیر قانونی چوب اشتغال داشتند مبارزه میکردند - را به عهده بگیرد. این وکیل زن شجاع را در دفتر کارش در شهر مکزیک در اکتبر

که از دهقانان و کارگران به دفتر نشریه میرسید بیشتر شده است.

یکی از مسئولین فنی نشریه که بسیار جوان تر از ریکاردو بود توضیح داد که چگونه موضوعات مربوط به نسل جدید را هم در نشریه مطرح میکنند که باعث شده به تعداد خوانندگان جوان نشریه اضافه شود. به عنوان مثال گرافیتی ها (نقاشی های روی دیوار که معمولا در مناطق مختلف شهر، بخصوص محله های فقیر نشین دیده میشود) را جوانان بیشتر از مسن ترها درک میکنند. او میگفت که با درک این موضوع که زبان مبارزاتی جوانان متفاوت است موفق شده اند که مبارزین نسلهای مختلف را در یک صف قرار بدهند. او از تجربیات خودشان در مچته در ارتباط با استفاده از اینترنت و نقش آن در مرتبط کردن جنبش های مختلف صحبت کرد.

ریکاردو به من و دیگر رفیق دختر گروه، شماره مارچ نشریه را نشان داد که بسیار آموزنده و در عین حال مبتکرانه تهیه شده بود. به جای نوشتن یک متن تئوریک مارکسیستی در مورد مسئله زن، و یا مشکلات و دردهای زنان، از زنان بومی نوشته بودند که تبدیل شده بودند به رهبرانی مبارز و زاپاتیست. شعری از شاعر انقلابی نیکاراگوئه (یوکاندا بلی)، مقاله ای از زنان خانه دار آرژانتینی، مصاحبه ای با یونا فینی (دبیر اول انجمن مادران اول ماه مه)، از جمله مطالبی بودند که همراه با عکس های بزرگ در شماره مارچ چاپ شده بودند. و همینطور لیستی از کلمات مونث در زبان اسپانیایی که دارای بار مثبت می باشند از ریکاردو خواستم که این لیست را با صدای بلند بخواند:

گلوله
شان
مبارز

...

یک مطلب جالب و ابتکاری دیگر در مورد این شماره نشریه این بود که اسم صفحاتی را که راجع به زنان بود " کوچی یو " یعنی چاقو گذاشته بودند. در حالی که نام خود نشریه یعنی مچته به زبان اسپانیایی اسم ابزاری است که ما مشابیهش را در ایران نداریم ولی در امریکای لاتین مثل داس از آن استفاده میشود. استفاده دیگر این ابزار کشتن مارها است. از نظر گردانندگان نشریه، سرمایه داری و امپریالیزم هم از جمله مارهایی هستند که روزنامه مچته هدف قرار داده است. به این شکل است که بدون استفاده از زبان تئوریک، تئوری انقلابی با زبان خلق ارائه میشود.

گفتگو در دفتر مچته تا عصر طول کشید. خداحافظی با رفقای المچته برایمان دشوار بود. نمیدانستم آیا فرصت دیگری برای دیدن آنها خواهیم داشت یا نه. چهره مهربان این رفقای جدیدمان را که موقع خداحافظی هر دو طرف صورت ما را به سبک ایرانی میبوسیدند از خاطر نخواهیم برد.

مدارس آموزش سیاسی فعالین سیاسی

هدف این مدارس آموزش رهبران جنبش خلق است. این مدارس این امکان را به وجود میآورند که فعالین سیاسی بتوانند با ادبیات های دیگری بجز ادبیات تشکیلاتی خودشان آشنا بشوند و بدین طریق نیروی جنبش توده ای بیشتر شود. بخشی از روزنامه مچته (صفحه های وسط روزنامه)، به اسم " برای خواندن با رفقا "، موضوعاتی هستند که در مدرسه ازشان استفاده میشود و یا حاصل کار یکی از این کلاس ها هستند.

اتحادیه حاشیه نشین های سن میگل تیوتنگو

در محله ایستاپالایا، محله ای که ما از آن دیدن کردیم، اتحادیه خلقی انقلابی امیلیانو زاپاتا خیلی طرفدار دارد. در بحران های سال های ۷۰ روستاییان به حاشیه شهرهای بزرگ مهاجرت کردند و حلی آبادهای حاشیه شهر مکزیک نیز به این شکل بوجود آمدند.

گونزا لو که یکی از اعضای کمیسیون سیاسی اتحادیه خلقی- انقلابی امیلیانو زاپاتا است، همراه ما به دفتر اتحادیه حاشیه نشین های سن میگل تیوتنگو آمد. در دفتر این اتحادیه با السا آشنا شدیم که یکی از مسئولین اتحادیه است. پیرمردی عصازنان با کلاه سفید مکزیکي وارد دفتر شد و السا ا و را، خانیتو، بنیانگذار اتحادیه، معرفی کرد. السا از ۲۷ سال پیش برای ما میگفت: " ۲۷ سال پیش با خانوادها ام به این تپه آمدم که ساکن بشویم. تپه ای بود پر از حیواناتی مثل خرگوش و مار و عقرب. دیگران هم حتی از ایالات مختلف مکزیک به اینجا میامدند. خانه ای از خار و خاشاک ساختم. از هر گونه خدماتی مثل آب و برق و مدرسه و ... محروم بودیم. بعد از مدتی مجبور به مبارزه با زمین خواران و پلیس شدیم. برای قانونی کردن خانه هایمان و گرفتن سند و برای خدمات شهری مبارزه میکردیم. من و خانیتو و بسیاری دیگر از مردم محل دستگیر و زندانی شدیم. محور اصلی این مبارزات زنان بودند. سطح فرهنگ اما پایین بود. ما زنها از یک طرف از پلیس کتک میخوردیم و از طرف دیگر بعضی مردها هم زن ها

یشان را کتک میزدند. اغلب این ما زنها بودیم که در صف اول مبارزه بودیم ولی در شوراهای تصمیم گیری این مرد ها بودند که تصمیم ها را می گرفتند. خلاصه ما زنها در چند جبهه میجنگیدیم. "

با السا به دیدن یکی از آشپزخانه های خلقی رفتیم. ایده این آشپزخانه ها از پرو گرفته شده. مردم محل پول هایشان را روی هم میگذارند و در این آشپز خانه ها غذا درست میکنند که خرجش کمتر میشود. به خانواده های فقیر محل هم کوپن غذای مجانی میدهند. آن روز ما برای ناها ر مهمان آشپزخانه خلقی بودیم. خوراک جگر خوک با سس خیلی تند و نان ذرت، در کنار السا و مرسته و خانیتو و گونزالو و رفقای گروه خودمان، این برای من غذای بسیار لذیذی بود.

طبقه کارگر مکزیک و زاپاتیست ها

۷۵٪ جمعیت مکزیک در شهرها زندگی میکنند. ۵۰٪ جمعیت روستاها نیز کارگر هستند و نیروی کارشان را میفروشند. در شرایط فعلی (سلطه نئولیبرالیزم و دخالت امریکا)، هر نوع تغییر دمکراتیک در مکزیک بستگی به نقش طبقه کارگر در جنبش دارد. اتحاد طبقه کارگر، کشاورزان و بومیان مکزیک جلوی هر نوع راه حل رفرمیستی را می گیرد.

قرارداد نفتا با نقش مستقیم امریکا و دخالتش در مکزیک، و وجود هفت میلیون کارگرمتولد مکزیک در امریکا به معنای این است که مبارزه زحمتکشان مکزیک محدود به مکزیک نیست. بنابراین برای رسیدن به تغییرات دمکراتیک راهی جز اتحاد جهانی با کارگران، دهقانان و بومیان مکزیک وجود ندارد.

در ژانویه ۹۶ پاسخ مثبت کارگران به قیام زاپاتیستها بود که ۶۰۰۰۰ سرباز مکزیک را که ارتش برای سرکوب بومیان بسیج کرده بود، به عقب نشینی وادار کرد. در ۷ ژانویه ۹۴، برای یادبود اعتصابات ۱۹۰۷، اتحادیه های مستقل، بزرگترین حرکت کارگری را بر علیه محاصره نظامی جنگل لاکاندون (مرکز استقرار زاپاتیست ها) انجام داده و همزمان ده ها هزار کارگر برای افزایش حقوق و دیگر خواسته های صنفی، علیه اخراج و زندانی کردن کارگران عضو اتحادیه ها و علیه نفتا و دیگر قراردادهای امپریالیستی به اعتراض برخاستند. در آن زمان اعتصابات، تظاهرات و مبارزه کارگران هیچگاه متوقف نشد. همه اعضای اتحادیه ها غیر از رهبران راست برای اتحاد با زاپاتیست ها رای

پیام فدایی و خوانندگان

آلمان

ر-ر با دروهای مبارزاتی! نامه تان رسید. کتابهایی که خواسته بودید را برایتان پست کردیم.

ر-ع-ق

با دروهای انقلابی! نامه شما و مبلغی که جهت اشتراک نشریه فرستاده بودید، رسید. از همکاریتان سپاسگزاریم. امیدواریم که بتوانیم در فرصتهای بعدی به تمامی سوالاتی که برایتان مطرح است پاسخ دهیم.

ر-ب-د

با دروهای انقلابی! نامه ای که در اعتراض به جنایات اسرائیل نوشته بودید، رسید. موفق و پیروز باشید.

امریکا

ر-ش-خ

با دروهای انقلابی! مطلبی که در باره تبلیغات نادرست رادیوهای امریکا نوشته بودید رسید. سپاسگزاریم. نوشته بودید که مطلبی درباره پناهندگان تهیه کرده اید که متأسفانه تا کنون به دست ما نرسیده است. موفق و پیروز باشید.

ایتالیا

ر-ا

با دروهای انقلابی! نامه و مبلغی که جهت آبونمان نشریه و کتاب فرستاده بودید رسید. کتابهایی که خواسته بودید به آدرس تان پست شده است.

انگلستان

ر-؟

با دروهای انقلابی! در اعتراض به شرکت راه کارگر در سمیناری در کنار سازمان مشروطه خواهان ایران- "خط مقدم" یکی از خوانندگان نشریه البته بدون ذکر نام خود نامه ای نوشته است که به این وسیله دریافت اش را اعلام می کنیم.

دانمارک

ر-ر-ا

با دروهای انقلابی! نامه تان را دریافت کردیم. از این به بعد نشریات سازمان به آدرسی که فرستاده اید ارسال می گردد. موفق و پیروز باشید.

ر-ع-پ

با دروهای مبارزاتی! ترجمه هایی که فکس کرده بودید، رسید. سپاسگزاریم. امیدواریم که بازهم برای ما از کارهای خود ارسال نمائید.

حوزه کار مسئولین غیر نظامی است که به شکل دمکراتیک و آزادانه با رای مردم انتخاب میشوند. " مردم باید مسلح باشند که از خود و خانواده و املاکشان در مقابل حملات مسلحانه ارتش انقلابی و یا ارتش دولتی حمایت کنند. "

در پاسخ قیام زاپاتیست ها در آن سال دولت ارتش را به منطقه سرازیر کرد. صدها نفر کشته شدند. بعد از ۱۲ روز جنگ، در اثر تظاهرات و حمایت های مردم در شهرهای مختلف مکزیک و دیگر کشورها، آتش بس اعلام شد. با میانجی گری رهبر مذهبی شهر سن کریستوبال، گر چه ارتش بارها آتش بس را با حملات پراکنده اش نقض کرد، مذاکرات شروع شد که به تصویب قرارداد سن اندرو و امضای دو طرف منتهی شد. این قرارداد هیچگاه از طرف دولت قانونی نشد. در سال ۱۹۹۶ زاپاتیست ها مذاکره را قطع کردند. دولت نیز در جواب بسیاری از طرفداران زاپاتیستها را زندانی کرده و منطقه را توسط ارتش اشغال کرد.

در این سال در شهر کریستوبال از طرف زاپاتیست ها یک کنگره بین المللی برگزار شد و حدود ۳۰۰۰ نفر از ۴۰ کشور در آن شرکت کردند. در این کنگره فراخوانی برای اعتراض و تظاهرات بر علیه کاپیتالیسم در سراسر جهان داده شد و این آغاز پیکاری بود که در تظاهرات لندن و سیاتل در ۱۹۹۹ و واشنگتن و پراگ در سال ۲۰۰۰ خود را نمایان ساخت.

زاپاتیست ها نظرشان را در مورد اتحاد اینطور بیان کردند:

" ما به دنبال اتحاد و همکاری همه مبارزین انقلابی در سر تاسر جهان هستیم. اتحادی برای مبارزه علیه نئولیبرالیسم، اتحادی برای همکاری فرا قاره ای در جهت مبارزه برای انسانیت. "

" این اتحاد مقاومت فراقاره ای، با قبول تفاوت ها و شباهت ها، در جهت همگونی با دیگر مقاومت ها در سراسر جهان تلاش میکند. در این جمع مبارزات متفاوت همدیگر را حمایت میکنند. این اتحاد یک تشکیلات رهبری کننده نیست. یک مرکزیت رهبری کننده ندارد. همه ما که مبارزه میکنیم یک جمع متحد هستیم. "

مریم

ادامه دارد

مثبت دادند و در ۱۴ فوریه مرکز مالی شهر مکزیک را برای چند ساعت به تصرف خود درآوردند. ارتش مکزیک جنگل را گرفته بود ولی جنگ سیاسی را در خیابان ها به کارگران و دیگر مبارزان باخته بود. کارگران در کنگره های دمکراتیک که زاپاتیست ها برگزار کرده بودند شرکت کردند و اتحاد بین زاپاتیست ها و کارگران قویتر شد. جنبش زاپاتیستی و مبارزین طبقه کارگر مکزیک به دنبال راه های جدید مبارزه و اتحاد بین طبقه کارگر، کشاورزان و بومیان هستند.

حرکت به سوی چپپاز

صبح اول نوامبر با اتوبوس به سمت چپپاز، حرکت کردیم. در اتوبوس راجع به اتحادیه حاشیه نشین ها صحبت میکردیم. گفتگو با السا، مرسده و خانیتو، رفقای گروه را عمیقاً تحت تاثیر قرار داده و خاطر آنها مبارزات مردم زحمتکش جنوب شهر را برایشان زنده کرده بود. به اولین شهری که رسیدیم سن کریستوبال نام داشت. از آنجا که این شهر یکی از مهمترین مراکز مبارزه انقلابیون می باشد، لازم است مختصراً در مورد آن و مبارزات موجود در اینجا مطالبی را ذکر کنم.

شهر سن کریستوبال روز اول ژانویه ۱۹۹۴ همراه با ۴ شهر دیگر در ایالت چپپاز توسط ارتش زاپاتیستی آزادبخش ملی آزاد شد. زاپاتیست ها در اولین اعلامیه شان به اسم " بیدار کننده مکزیک (EZLNEL Despertador Mexicano) یک سری قوانین انقلابی را شرح دادند. در روز تولد پیمان " نفتا " به دولت مکزیک اعلام جنگ داده، و اهداف خود را اینطور توضیح دادند:

" نه به دنبال به دست گرفتن قدرت سیاسی، بلکه به امید سازمان دادن جامعه و ایجاد فضائی که در آن مردم بتوانند قدرت خودشان را اعمال کنند هستیم. " " هدف ما پیشروی به سوی پایتخت و شکست ارتش مکزیک، دفاع از مردم غیر مسلح در حین این پیشروی و آزاد گذاشتن مردم در شهرهای آزاد شده برای انتخاب مسئولینشان است. " و همچنین در بخش دیگری از این اعلامیه حقوق مردم را اینطور تشریح میکنند:

" مردم آزادند که از ارتش انقلابی بخواهند که در امور اجتماعی، اقتصادی، کشاورزی، تجارت، ... و صنعت دخالتی نداشته باشند، زیرا که این امور در

در اواسط ماه سپتامبر ۲۰۰۲، "نوام چامسکی Noam Chomsky"، اندیشمند، منتقد و پرفسور زبان آمریکایی، فردی یهودی تبار که به خاطر رک گویی و دید روشن خود شهرت خاصی در جهان پیدا کرده، به دعوت یکی از بزرگترین انتشاراتی های مترقی سوئد، "جبهه کلام Ordfront" در این کشور بود و در سه شهر یوته بوری، اوربرو و استکهلم به سخنرانی پرداخت. او در سخنانی که در این سه شهر ایراد نمود به واقعیات سیاسی و اجتماعی جهان امروز پرداخته و با افشای سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا تعریف دیگری از آنچه که توسط رسانه های عمومی با نام "واقعیات جهان امروز" به توده های جهان تحمیل می شود، ارائه داد. در اینجا خلاصه ای از سخنان وی در شهر "یوته بوری Goteborg" را به نقل از نشریه "پرولترن" ارگان "حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست (انقلابیون) KPML(r)" سوئد، به خوانندگان "پیام فدایی" تقدیم می کنیم.

جهان پس از ۱۱ سپتامبر

تاریخ بشری را به تکامل نهایی و کامل خود رسانده و بهترین، دمکراتیک ترین و متمدن ترین کشور را در طول تمامی تاریخ، از آغاز تا پایان آن، برای توده های این کشور به ارمغان بیاورد. چامسکی در اینجا جامعه امروز آمریکا و آنچه در آن در جریان می باشد را به تصویر درآورده و گفت:

"اما باید همزمان ترس و وحشت را در میان توده آمریکا غالب نمود. همزمان با شروع روزهایی که "جنگ بر علیه تروریسم" نام گرفته است، نخستین حمله های گسترده به توده های خودی، توده های آمریکا، نیز تدارک داده شد. دولت بوش با سرعت تمام، سرعتی که تمامی رکورد های پیشین را شکست، مازاد بزرگی از بودجه دولتی را به کمبود بودجه مبدل نمود. آنچه که چنین امری را به وجود آورد نه تدارکات جنگی بلکه کاهش بی سابقه مالیات برای ثروتمندترین افراد و شرکتها در جامعه ایالت متحده بود. سپس "آلان گرینزپان"، رئیس بانک مرکزی، به جلو فرستاده شده و در معرض توجه رسانه های جمعی قرار گرفت. گرینزپان در اینجا با کلامی کاملا جدی از نیاز مبرم کاهش بودجه در بخش عمومی و بخصوص بهداشت و درمان سخن گفت. بلافاصله صرفه جویی هایی که چیزی جز ضربه بزرگی به بخش بزرگی از توده ها، بخصوص زنان، نیست به مرحله اجرا گذاشته شدند. این کاهش خدمات اکنون به همراه آنچه که هر روز در هر کوی و برزن به نام خطری که از جانب "تروریستها" توده ها را تهدید می کند با بوق و کرنا به خورد مردم داده می شوند، فضایی که تنها یادآور حالت "ملتی در اعماق فاجعه" می باشد، را به وجود آورده است. فضایی که توده مردم را ترسانده، گیج کرده و از خود بی خود میکند و درست به همین علت قدرت مخالفت با دولت و عملکردهای آن تضعیف گشته است."

قدرتمند جهان غرب، درست به همانگونه که کشورهای فقیر همواره مورد تعرض قرار می گیرند، حمله شد.

پس از این سخنان چامسکی به موضوع حمله احتمالی به عراق، جنگی که آمریکا و انگلستان در حال تدارک مقدمات آن هستند، اشاره کرده و گفت که چنین حمله ای اصولا در رابطه با "خطرناک بودن صدام حسین" نمی باشد. او اضافه کرد:

"در سال ۱۹۸۸، زمانی که صدام حسین در اوج خطرناک بودن خود بود، یعنی دوره ای که وی مشغول بمباران کردن پیایی کردها بود و از جمله حمله ای وحشیانه با مواد شیمیایی به کردها در شمال عراق را سازمان داد، از جانب آمریکا هیاتی متشکل از گروهی سناتور برای دیدن دوست و متحد آن زمان آمریکا، صدام حسین به عراق فرستاده شد. در آن زمان صدام حسین به عنوان یک فرد خطرناک و یک تروریست از جانب آمریکا معرفی نمی شد. زمانی که او از انجام خواسته های آمریکا سرپیچی نموده و به کویت حمله کرد جامعه دیگری بر او پوشانده شده و او به عنوان دشمن آمریکا معرفی گردید!

چامسکی اضافه کرد که رهبران ایالات متحده آمریکا، برای آن که با وجود چنین تضادهای آشکاری در سیاست روزمره خود بتوانند توان سیاسی خود را در مقابل توده های مردم حفظ نمایند، باید به عدم وجود حافظه تاریخی در میان توده ها باور داشته باشند. آنها باید از تمامی امکانات موجود استفاده کنند تا آنچه را که به راستی اتفاق افتاده از حافظه توده ها زدوده، واقعیات را قلب نموده و حقایق را واژگون جلوه دهند. آنها باید به توده های آمریکا بقبولانند که ایالات متحده آمریکا کشوری است که می تواند

حدود ۴۰۰۰ نفر برای شنیدن سخنان "نوام چامسکی" به نمایشگاه کتاب" در یوته بوری آمده بودند. این سخنرانی که به وسیله ماهواره به طور مستقیم برای علاقمندان در شهر "اومثو" در شمال سوئد نیز فرستاده می شد، رکورد علاقمندان به حضور در یک سخنرانی را در خلال ۱۸ سالی که از آغاز این فعالیت فرهنگی می گذرد شکسته و به ناچار به سالن بزرگ "اسکاندیناویم" منتقل گردید. شدت علاقه مردم برای شنیدن سخنان چامسکی به گونه ای بود که بسیاری از افراد ساعتی پیش از زمان اعلام شده خود را به سالن رسانده بودند و برگزار کنندگان نیز با دعوت دو خواننده مترقی و مشهور سوئدی که قبل از آغاز سخنرانی چامسکی به اجرای برنامه پرداختند دقت خود را در امر احترام گذاشتن به مدعوین نشان دادند.

عنوان این سخنرانی "جهان پس از ۱۱ سپتامبر" بود. چامسکی در همان آغاز سخنرانی خود تاکید نمود که آنچه امروز در جهان در جریان است، به هیچوجه پدیده ای تازه نیست، بیست سال پیش، رئیس جمهور وقت آمریکا، رونالد ریگان، آغاز آنچه را که او "جنگ بر علیه ترور" نامیده بود، اعلام نمود. این "جنگ" از جمله به بمباران لیبی و سرنگونی رژیم ساندنیستها در نیکاراگوئه منجر گردیده و بدینگونه جنگ ناپاکی شد که از جانب بسیاری از جمله "دادگاه بین المللی لاهه" محکوم گردید.

چامسکی گفت: "اما این امر که جهان در ۱۱ سپتامبر تغییر نمود به شکلی نسبی درست است. چرا که این بار دیگر به کوبا، لبنان و یا کشور دیگری در جهان سوم حمله نشده بود. این بار ایالات متحده آمریکا مورد تعرض واقع شده بود. آری گویا دیگر قهر در انحصار کسی قرار ندارد. در ۱۱ سپتامبر برای نخستین بار به یکی از کشورهای

چامسکی که نقش رسانه های عمومی و نظرسازان در پروسه وقوع آنچه که در جهان امروز در حال اتفاق افتادن است را به خوبی درک می نماید، اضافه کرد:

"دولت امریکا در راه نیل به اهداف خود کمکهای بسیار ذی قیمتی از رسانه های بزرگ عمومی و ارتشی از روشنفکران مطیع و بادیسیپلینی که تحت لوای نوشته ها و رساله های علمی، از تروریسم دولتی ایالات متحده امریکا حمایت می کنند، دریافت می نماید."

نوام چامسکی در اینجا به خوبی نفرتی را که در مورد بسیاری از آنان که مانند خود او در جهان دانشگاهی مشغول فعالیت هستند نشان داده و خاطر نشان کرد که بسیاری از این افراد با مطیع بودن خود، در واقع استقلال فکری و علمی خود را به کالاهایی کم بها در بازار کالایی جهانی تبدیل کرده و فروخته اند.

باید گفت که روشنی و روشنگری چامسکی زمانی که او به بحران خاورمیانه پرداخته و از قطعنامه هایی که گفته می شود به تصویب سازمان ملل درآمده و عراق سر تمکین در مقابل آنان فرو نمی آورد پرداخت، بیش از پیش خود را نشان داد. او گفت:

"مهمترین قطعنامه سازمان ملل در این زمینه قطعنامه شماره ۶۸۷ است. این قطعنامه خواستار نظامی زدایی و کاهش اسلحه (که در برگیرنده سلاح اتمی نیز می باشد) در تمامی منطقه است. از این رو اگر قرار باشد کشوری را به جرم نقض قطعنامه سازمان ملل بمباران نمود باید از اسرائیل شروع کرده و سپس به پاکستان، هندوستان، ترکیه و ایالات متحده امریکا، کشورهای که همگی دارای سلاح اتمی بوده و ثبات و صلح در منطقه را تهدید میکنند، پرداخت."

چامسکی در پاسخ به پرسش یکی از حاضرین در جلسه که پرسیده بود او رشد سیر حملات اسرائیل به فلسطین و فلسطینی ها را چگونه می بیند، گفت: "باید به یاد بیاوریم که در واقع این تنها اسرائیل نیست که در مقابل فلسطین قرار دارد. ایالات متحده امریکا و اسرائیل به طور مشترک در مقابل فلسطین قرار دارند. اسرائیل خودسرانه عمل نکرده

و بدون گرفتن چراغ سبز و قبولی نقشه هایش از جانب دولت امریکادست به هیچ اقدامی نمی زند."

در مورد حمله احتمالی ایالات متحده امریکا به عراق چامسکی گفت که او معتقد است که امریکا چنین حمله ای را به مرحله اجرا درآورده و به احتمال فراوان این حمله را در زیر لوای سازمان ملل به اجرا درخواهد آورد. او گفت:

"در شورای امنیت سازمان ملل، پنج کشور که دارای حق وتو هستند وجود دارند. این بدان معنی است که این کشورها می توانند سازمان ملل را از ورود به جنگ بازداشته و شرکت این سازمان در چنین جنگی را ممنوع اعلام نمایند. امریکا و انگلستان خواستار این حمله هستند. فرانسه و روسیه فعلا مخالف هستند اما به آنها این باج که آنها اجازه خواهند داشت در استخراج نفت عراق شرکت داشته باشند، داده خواهد شد و از این رو آنها از امکان وتوی خود در شورای امنیت استفاده نخواهند کرد. به چین نیز وعده داده خواهد شد که اجازه خواهد داشت بدون آنکه ایالات متحده امریکا عکس العمل نشان دهد، با نیروهای مخالف درون چین آنگونه که می خواهد رفتار نماید و بدینگونه چین نیز از خواسته امریکا و انگلستان تمکین خواهد نمود."

چامسکی اضافه کرد که حمله به عراق تنها حمله ای نخواهد بود که ایالات متحده امریکا در آینده نزدیک سازمان خواهد داد و گفت که این جنگ تنها نخستین جنگ از سری حملاتی است که در آینده سازمان داده می شود.

پرسش دیگری که از چامسکی شد این بود که آیا او معتقد است که تجهیز نظامی موجود در اتحادیه اروپا را می توان به عنوان نیروی مثبتی در مقابل تروریسم دولتی امریکا ارزیابی کرد یا نه. او پاسخ داد:

"نیازی به نیروی نظامی نیست. اتحادیه اروپا بدون وجود نیروی نظامی نیز با توان خود، با جمعیتی که بیشتر از جمعیت امریکاست، با اقتصادی بزرگ و توانا و با رشدی که از بسیاری از جهات بالاتر از رشد امریکاست، و زنده بزرگی است. در شرایط امروزی نمی توانم فکر حمله نظامی ایالات متحده امریکا به اتحادیه اروپا را در مخیله خود جای بدم. از این رو اتحادیه اروپا همین امروز نیز می

تواند آلترناتیوی در مقابل امریکا باشد، اما رهبران سیاسی اروپا تصمیم گرفته اند که در مقابل ارباب و آموزگار خود، ایالات متحده امریکا، لب به سخن نکشایند."

از چامسکی که یکی از نخستین افرادی بود که در سالهای دهه ۱۹۶۰ اعتراضات عمومی توده های امریکا برعلیه حمله این کشور به ویتنام را سازمان داد، پرسیده شد که آیا او با توجه به سابقه فعالیت‌های خود از این امر که گویا بار دیگر از صفر شروع کند دچار شک و تردید، حیرت و سرگیجه نمی شود. او گفت:

"این تصویر نادرست است. زمانی که جان کندی، رئیس جمهور وقت امریکا، در اوایل دهه ۱۹۶۰ تصمیم حمله به ویتنام و اشغال این کشور را اخذ نمود، زمانی که او تصمیم گرفت که از بمبهای ناپالم و از بمبهای شیمیایی برعلیه توده های ویتنام استفاده کند، زمانی که تصمیم گرفته شد که توده های روستایی ویتنام جنوبی به اردوگاههای اجباری کار فرستاده شوند، حتی صدایی در اعتراض به این تصمیمات در ایالات متحده امریکا بلند نشد. تنها پنج یا شش سال پس از اتخاذ این تصمیمات و زمانی که تعداد کتیری از سربازان امریکایی جان خود را در میدانهای این جنگ نابرابر از دست داده بودند، بود که اعتراضها آغاز شدند. امروز در امریکا جنبش اعتراضی برعلیه جنگ امریکا وجود دارد. این تفاوت بسیار بزرگی است و از این رو من امیدوار هستم."

در پایان از چامسکی پرسیده شد که اگر او امروز به سمت وزیر امور خارجه ایالات متحده امریکا انتخاب می شد، چه می کرد. او پاسخ داد:

"در چنین صورتی تنها می توانم بین دو آلترناتیو واقعا موجود یکی را انتخاب کنم: یا باید خود را با شرایط انطباق داده و سیاستی را که امروز به اجرا در می آید به عمل درآورم. یا اینکه باید قبول کنم که با سرعت هرچه بیشتر از سمت خود برکنار شده و شاید حتی به قتل برسم. توجه داشته باشید که سیاستی که امروز به اجرا در می آید وابسته به این فرد و یا آن فرد نیست. این کلیت سیستم و دستگاههای موجود در آن هستند که باید دچار تغییری ریشه ای گردند."

پای درد دل کارگران از میان مطبوعات رژیم

مورچگانی اسیر سیلاب؟

این همه مشکلات و نارسائیه‌ها در معرض دید من و شما و همه مسئولین قرار دارد، احتیاج به تلسکوپ و میکروسکوپ برای رویت ندارند و هوش آنچنان سرشاری را هم طلب نمی‌کنند. چون مخفی نیستند فقط اراده دیدن می‌خواهد لازم نیست مسئولین برای لمس مشکلات خود را تا نزد ما پائین بیاورند از همان بالا هم واضح و آشکار می‌توان آنها را دید.

من نمی‌دانم چه کسی و کدام سازمانی را باید مخاطب خود قرار دهم وزارت کار را؟ ظاهراً آنها خود را متولی حل مشکلات اینجینی نمی‌دانند وزارت صنایع را؟ کل دولت را؟ سازمان تامین اجتماعی را؟ به خاطر پرداخت ۲۸ سال حق بیمه مستمر، آیا فریاد رسی هست؟

ما به کدامین گناه کشته می‌شویم. مسئولین محترم مملکتی توجه کنید ما کارگران شرکتهای در حال بحران (سه ستاره، شادانپور، علاءالدین، میلیران، جواهریان...) مورچگانی هستیم که اسیر سیلاب شده ایم. امنیت شغلی ما که تنها نقطه اتکاءمان بعد از خدای بزرگ است از بین رفته. مگر یک کارگر چقدر حقوق می‌گیرد که ۹ و ۱۰ و بعضاً ۱۵ ماه بدون حقوق زندگی کند چرا ما مجبور شده ایم برای اینکه مسئولین مشکلاتمان را درک کنند، سر زندگی خود را برای همه فاش کنیم؟ از ناتوانی در تامین معیشت اولیه زندگی سخن بگوئیم که این خود دردی مضاعف است.

... آقایان درست است که ما زیاد گفته ایم و شما کم شنیده اید، ولی این را بدانید هیچ کارگری چشم طمع به مال کسی ندارد کارخانه مال صاحبش ما دستمزد کارمان را می‌خواهیم. بیدار شوید. چطور شده در عرض یکی دو سال اخیر این همه شرکتهای با مشکلات واحدی روبرو شده اند و چرخ اقتصاد کشور کند شده؟ بدانید یک پیمان نهایی و بدون امضاء برای ضربه زدن به خیلی چیزها توسط عده ای بسته شده. مطالبی که با جرات و با ذکر قسم لاقول در مورد شرکتهای که من خود در آن مشغول هستم واضح است. نیت سوء مدیریت در کشاندن شرکت

مذکور به این مرحله است که تعطیلی قسمتهای تولیدی و صرف وجوه مربوط به آن در ساخت مغازه و آپارتمان که در حال حاضر بی مصرف مانده اند یک نمونه کوچک آن است.

والله قسم فقط آبروداری و حفظ حرمت خویش اجازه نمی‌دهد از سختی‌ها سخن بگوئیم مشکلاتی که اگر یک در هزارش دامنگیر خیلی‌ها شود بی گمان شب را به صبح نخواهند رساند.

کارگران را میل می‌برد. مسئولان را خواب؟!

دبیر اجرایی خانه کارگر تبریز، کریم صادق زاده: متأسفانه بعضی از مدیران و کارفرمایان واحدهای تولیدی و صنعتی که هیچ چیز به جز خدمت به سرمایه و سرمایه داری برایشان اهمیت ندارد، به صورتی بی‌وقفه در حال ضایع کردن حق و حقوق قانونی کارگران هستند و برای افزودن به سرمایه‌های نامشروع خویش از هر ترفند و تمهید قانونی و غیر قانونی استفاده می‌کنند. برخی از چهره‌های شناخته شده این طیف از مدیران و صاحبان سرمایه برای رسیدن به اهداف شوم خود از مساعدت و همراهی و همفکری بعضی از مسئولان و متصدیان امور بهره می‌گیرند تا به روند اخراج دسته جمعی کارگران که چندین سال از عمر خود را در دوران پرثمر جوانی و سلامتی و شادابی صرف رشد و توسعه کارگاه‌ها و کارخانه‌های آقایان کرده‌اند، شدت ببخشند و امروز آنها را با جسمی فرسوده و نحیف و دست‌های لرزان و چشم‌هایی کم‌سو آواره کوچک‌ها بکنند.

این افراد حق شناس و بی‌انصاف براساس یک حساب دو دو تا چهارتای سرانگشتی کارگران رسمی و با سابقه خود را کنار می‌گذارند، به جای آنها کارگرانی جدید جذب کرده و با استفاده از بخشنامه قراردادهای موقت کار آنان را با حقوق‌های ۳۰ هزار تومانی و ۴۰ هزار تومانی به کار بگیرند و خود را برای همیشه از شمول قانون کار و تعهد به مسئولیتها و وظایف ناشی از این قانون رها سازند. متأسفانه کسی یا نهادی هم به داد کارگران نمی‌

رسد و این انسانهای مظلوم و بی‌پناه هم نمی‌توانند کاری از پیش ببرند و روز به روز عرصه را تنگ‌تر و سخت‌تر می‌بینند. ... شکی نیست که کارفرما و مدیری هم که تا امروز قانون کار را رعایت کرده و حداقل حقوق مورد نظر آن را به رسمیت شناخته است فردا و پس فردا وسوسه خواهد شد که مثل دیگران کارگران رسمی و قدیمی خود را قلع و قمع کند تا از این طریق هزینه نیروی انسانی واحد خود را به کمتر از نصف کاهش دهد و سود بیشتری عاید شرکت یا موسسه خود بکند.

کارگران چه کنند؟

کریم صادق زاده، دبیر اجرایی خانه کارگر تشکیلات تبریز: کارخانجات تبریز یکی پس از دیگری دچار بحران و مشکل می‌گردد و ما هر روز شاهد اخراج گروهی و دستجمعی کارگران و یا تعطیلی و یا مشکلات نقدینگی و عدم پرداخت حقوق و مزایای قانونی کارگران در بعضی واحدها هستیم.

دیروز کارخانه پاکریس و امروز چندین کارخانه همچون پشم و پتو، نختاب فیروزان، آردسازی تبریز، ایران فاره، ایران رنده، آذرمرغ، شرکت گسترش و توسعه صنعت آذربایجان، ریسندگی ترمه آذربایجان و چند واحد دیگر عملاً دچار بحران خطرناکی گشته‌اند.

امروز در شرکت گسترش و توسعه صنعت آذربایجان حقوق کارگران پرداخت نمی‌گردد آیا کسی نیست سوال کند که این کارگران و خانواده‌هایشان چگونه زندگی می‌کنند؟ در کارخانه ایران رنده کارگران مشکلات فراوانی دارند و حضوراً و کتبا به اداره کل کار و خانه کارگر تبریز ارائه نموده‌اند و اداره کار بازرسی لازم را انجام داده است و نتیجه را کتبا اعلام نموده است. آیا کسی جوابگوی مشکلات آن واحد است؟

پشم و پتوی تبریز و یا ترمه آذربایجان و آردسازی تبریز به یک باره کارگران خویش را به صورت دستجمعی و یا قسمتی از کارگران خویش را به امان خدا رها می‌کنند، آیا کسی نیست پی‌گیر قضیه

آنان باشد آیا کسی نمی خواهد مشکلات موجود را از سر راه بردارد؟ آیا نمی خواهند کارگران مظلوم و زحمتکش و بی تقصیر به زندگی فقیرانه خویش ادامه دهند؟ مگر کارگران اینگونه واحدها چه می خواهند مگر درخواستهایی جز حداقل حقوق برای امرار معاش دارند...

مجلس ششم. تضييع حقوق کارگران

رسولی نماینده شوراهای اسلامی کار استان خراسان ضمن انتقاد از عملکرد مجلس پنجم و ششم در خصوص تصویب قانون خروج کارگاه های کمتر از پنج نفر از شمول قانون کار و لایحه نوسازی صنایع نساجی گفت: برخلاف انتظاری که می رفت، نمایندگان مجلس ششم شعارهای انتخاباتی خود را زیر پا گذاشتند و با تصویب قوانین مذکور، حقوق ضعیف ترین و زحمتکش ترین اقشار جامعه را تضييع کردند!! دبیر اجرایی خانه کارگر خراسان همچنین از ورود بی رویه کالاهای خارجی و عواقب نامطلوب آن به شدت انتقاد کرد.

"الماس" را قطعه قطعه نکنید!

او آمده بود تا از دردهای پایان ناپذیرش بگوید به همراه همکارش حمید آمده بود که بگوید دردشناسان آنان را به خاک سیاه نشانده اند، آنانی که شکم مبارکشان سیر می باشد و از اوضاع و احوال گرسنگان بی خبرند. نامش الماس بود و شهرتس نجفی. کارگری که از ۱۱ سال پیش در کارخانه کیوان همدان مشغول به کار بوده و برای لقمه نانی حلال زحمت می کشیده و اینک نمی داند که درد بیکار شدن را تحمل کند و یا بیماری زن و فرزند عزیزش را. می گفت که نزدیک ۴۰ سال سن دارد اما چهره اش کاملا شکسته بود و به مردی ۵۰ تا ۵۵ ساله شبیه بود. می گفت: در یازده سال گذشته هشت سال کارم حمل گونی های صد کیلویی

شکر بود و به انواع و اقسام بیماری ها مبتلا شده ام؛ کمر درد، پا درد، دیسک کمرو... باصدایی لرزان ادامه داد؛ بعد از سالیان سال کار و تلاش آمده اند تولید را به پیمانکار واگذار کرده اند و می گویند: باید با این پیمانکار قرارداد امضاء کنید آنهم قرارداد سفید! آیا این است دستمزد سالیان سال کار و تلاش؟ تا به حال که تحت پوشش شرکت بودیم، هزار و یک مشکل داشتیم، وای به روزی که برویم زیر بیرق پیمانکار، مگر او به کارگر جماعت رحم میکند. بعد از اخراج از کار به تمام مسئولان استان همدان مراجعه کردیم، همگی آنان لطف کردند و از مدیریت شرکت خواستار بازگشت به کار ما شدند اما کو گوش شنوا؟ مدیریت نه حرف آنان را خواند و نه قانون و مقررات را اهمیت می دهد. تکلیف همسر بیمارم چه خواهد شد، آینده فرزند معلولم چه می شود؟ با درد مستاجری و بی پولی چه کنم؟ ما را داغان کردند، از هم پاشیدند، درمان را به که بگوئیم؟

حمید دوست و همکار الماس هم مدت ۸ سال در کیوان همدان به صورت قراردادی مشغول به کار بوده و اینک سرنوشت دوستش را پیدا کرده است. او نیز فرزندش از ناراحتی قلبی رنج می برد. حمید می گوید: بیکاری از یک طرف و هزینه های بالای درمان فرزندم کمرم را شکسته و نمی دانم که چه کنم، او ادامه می دهد: به خاطر نداری در حاشیه همدان مستاجر شده ایم، در منطقه ای که کولی ها زندگی میکنند. وی گفت: بنویسید که زندگی مادر حال متلاشی شدن است، مسئولان به فریادمان برسند.

به آخر خط رسیده ایم!؟

جمعی از بازنشستگان کرمانشاهی می گویند: پس از

سالیان سال تلاش و کوشش اینک که بازنشسته شده ایم و امید داشتیم دوران آسایش و آرامش را سپری کنیم، مشکلات بیش از گذشته افزایش یافته

فارسی برعلیه جنایات رژیم جمهوری اسلامی در حق کارگران و توده های محروم و موج جدید اعدامهای علنی سر داده شد. شرکت کنندگان ضمن تبلیغ و افشاگری برعلیه جمهوری اسلامی خواهان قطع فوری اعدامها، آزادی تمامی زندانیان سیاسی و سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با تمام جناحهای ضدخلاق درون آن شدند. در جریان این حرکت اعتراضی اعلامیه هایی به زبان فارسی و انگلیسی در محکومیت جنایات حکومت و دفاع از مبارزات خلقهای تحت ستم ایران در میان عابرین بخش شد



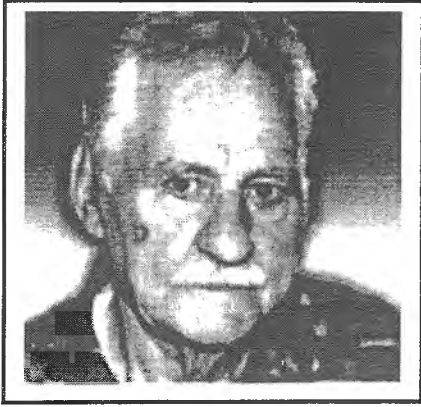
اعتراض به اعدام های اخیر جمهوری اسلامی

در اعتراض به موج اعدام های وحشیانه ای که رژیم جمهوری اسلامی برای سرکوب و ارباب توده ها به راه انداخت، ظرف هفته های اخیر چندین حرکت افشاءگرانه اعتراضی توسط نیروهای انقلابی و آزادیخواه سازمان یافت. در چارچوب این اعتراضات، چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان دمکراتیک ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان به تاریخ ۱۶ نوامبر تظاهرات ایستاده ای برعلیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی سازمان دادند. در جریان این تظاهرات شعارهایی به زبانهای انگلیسی و

میزگرد در مورد تشکلهای مستقل کارگری

روز یکشنبه ۱۰ نوامبر، میزگردی تحت عنوان "درباره تشکلهای مستقل کارگری" با شرکت نمایندگان چند سازمان و تشکل انقلابی در آمستردام هلند برگزار شد. در این میزگرد، سخنرانان جریانات مختلف دیدگاههای خود راجع به تشکلهای مستقل کارگری را مطرح کردند. میزگرد فوق توسط سازمان دانشجویان ایرانی در هلند- هوادار چریکهای فدایی خلق ایران، نشست مشترک نیروهای چپ و کمونیست هلند، کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید و شورا- زنان ایرانی در هلند برگزار شد.

صفر قهرمانیان قدیمی ترین زندانی سیاسی جهان در سن ۸۱ سالگی برای همیشه با یاران خویش وداع نمود.



صفرخان در سال ۱۳۰۰ در روستای شیشوان چشم به جهان گشود و در همان عتفوان جوانی به مبارزه مردم آذربایجان بر علیه ظلم و ستم فئودالها و استبداد سلطنتی پیوست. به دنبال تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان، صفرخان به این جریان ملحق شد و در پی شکست فرقه در سال ۱۳۲۵ مدتی در به در و آواره گردید و سرانجام در سال ۱۳۲۷ دستگیر و تا سرنگونی رژیم سلطنتی و آزادی زندانیان سیاسی به دست توانای مردم در سال ۱۳۵۷ در زندانهای شاه محبوس بود. صفرخان که بیش از ۳۰ سال از عمر خود را در

سیاهچالهای رژیم شاه از جمله در تبعیدگاه برازجان گذرانده بود، هرگز در مقابل تهدیدات و تطمیع های رژیم سرخم نکرد و به همین دلیل هم مورد ستایش و احترام همه زندانیان سیاسی دوران شاه قرار داشت. به دنبال قیام بهمن دارو دسته خائن حزب توده جهت سوءاستفاده از نام صفرخان او را عضو افتخاری کمیته مرکزی حزب بی افتخار خود قلمداد نمود، اما علیرغم چنین تشبثاتی قلب صفرخان همچون همیشه برای مردم رنج کشیده و در بندش می طپید و همچون سالهای اسارت، به اشکال مختلف انقلاب و انقلابیون را پاس می داشت. یادش گرامی باد.



به یاد صفرخان!



با کمال تأسف مطلع شدیم که در سحرگاه دیروز (یکشنبه ۱۹ آبان ماه) صفر قهرمانیان معروف به صفرخان، قدیمی ترین زندانی سیاسی دوران ساه، به دنبال یک بیماری طولانی در بیمارستان "ایران مهر" تهران برای همیشه دوستدارانش را ترک نمود.

صفرخان اولین تجربه مبارزاتی خود را در سالهای اول دهه بیست در مقابله با ظلم و جور فئودالها و یشتیبان اصلی آنها یعنی سلطنت پهلوی آموخته و سپس با برقراری حکومت ملی آذربایجان، به دفاع از آن برخاست. اما این حکومت به دلیل اوضاع و احوال آن زمان بیش از یک سال دوام نیاورد و به دنبال یورش ارتش سرکوبگر شاه به آذربایجان و قتل عام آزادی خواهان، باردیگر مالکین و مستبدین بر این منطقه مسلط شدند و به همین دلیل هم صفرخان دستگیر و از آن پس حدود ۳۳ سال از عمر خود را در زندان گذراند.

در طی ۳۲ سالی که صفرخان در زندان بود همواره از طرف مزدوران رژیم شاه تحت فشار قرار می گرفت و آنها می کوشیدند روحیه مقاومت و مبارزه جوانانه او را در هم شکستند و وی را به تسلیم وادار نمایند. ولی مقاومت قهرمانانه صفرخان در زندان های شاه و نه ی شکوهمند او به همه تلاشهای رژیم جهت درهم شکستن او، خیلی زود وی را به یکی از سمبل های مقاومت مردم تبدیل نمود. مردمی که علیرغم همه جنایات و وحشی گری های رژیم سلطنت، لحظه ای از مبارزه برای آزادی باز نماندند. مردمی که صفرخان به نیروی لایزایشان ایمان داشت و همین ایمان به او امکان می داد در مقابل تمامی تلاشهای تطمیع کننده و یا تهدیدات کارگزاران رژیم سلطنت، قاطعانه به مقابله برخیزد. یکی از این موارد مقاومت او در برابر برنامه ساواک در سال ۱۳۵۵ بود. در آن زمان ساواک به تعداد زیادی از زندانیان پیشنهاد نمود به شرط ابراز ندامت می توانند آزادی خود را باز یابند. اما صفر خان علیرغم همه فشارهای ساواک در مقابل این برنامه قهرمانانه ایستاد. زندان را به آزادی به بهای خیانت ترجیح داد. صفرخان در شرایطی به این تمهیدات نه می گفت که افرادی چون کروی و عسگراولادی ها که امروز از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی به شمار می روند، در همان زمان با شرکت در برنامه "سیاسی شاهنشاه" از زندان آزاد شدند.

به دنبال اوج گیری انقلاب مردم بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه در ۲۳ آبان سال ۱۳۵۷ سرانجام صفرخان از زندان آزاد شد. و بلافاصله در همان زمان اعلام کرد: "ما به اراده مردم از زندان بیرون آمدیم. عفو نه برای من و نه فکر می کنم برای همه آنها که آزاد شده اند در کار نبوده است. ملت ما را آزاد کرد... ما به این نیرو ایمان داشتیم و همچنان داریم."

امروز صفرخان دیگر در میان ما نمی باشد، اما خاطره او هرگز از ذهن مردم ما زدوده نخواهد شد چرا که او سمبل مقاومت مردم ما بر علیه دیکتاتوری رژیم شاه بود. فردی که نشان داد با زندان و شکنجه نمی توان اراده ملتی که برای دستیابی به آزادی بپاخاسته است را در هم شکست. و این درسی است که همواره راهنمای آزادی خواهان ایران خواهد بود.

گرامی باد خاطره فراموش نشدنی صفرخان!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - ۲۰ آبان ۸۱

معرفی کتاب:

"راز مرگ صمد...!؟"

(چگونه ارتجاع، مرگ مشکوک صمد را دستاویز حمله به یاران او قرار داده است)

نوشته: اشرف دهقانی

با انتشار کتاب "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او" نوشته برادر بزرگ صمد، اسد بهرنگی، موضوع مرگ مشکوک صمد بهرنگی، این کمونیست راستین، یک بار دیگر در ایران مطرح شد و به دنبال آن در مطبوعات کشور (مطبوعاتی که تحت نظر رژیم جمهوری اسلامی در ایران منتشر می شوند) حمله به کمونیستها و نشر اکاذیب بر علیه آنها، البته به طور موزیانه و به بهانه توضیح چگونگی مرگ صمد بهرنگی، تکرار شد.

دوستان بيشمار صمد، بيشمارانی که شاهکار او را زندگی اش می خوانند، به این حقیقت خوب واقفند که عظمت صمد بهرنگی هیچوقت به چگونگی مرگ او مربوط نبوده است. این مهر "شهادت" نبود که شخصیت انقلابی و انسانی صمد را با برجستگی در مقابل مردم ایران قرارداد. صمد چه به دست ساواک جنایتکار رژیم شاه به شهادت رسیده باشد و چه واقعا "آراز" او را به کار خویش کشیده باشد، برای مردم ایران انسانی است که هدف زندگی او را خدمت به کارگران و زحمتکشانش قرار داده بود. نویسنده ای که تحقق آرمانهای والای کمونیستی، انگیزه کار و فعالیت های او بود، عزت و عظمت او نیز در این حقیقت نهفته است. به واقع، دلیل محبوبیت صمد بهرنگی در بین توده های وسیع مردم که امروز سه نسل را در بر می گیرد، خود زندگی صمد و آثاری که به جا گذاشته می باشد و همانطور که گفته شد چگونگی مرگ او در این میان چیزی به ارزش صمد بهرنگی زیاد نمی کند و یا از آن نمی کاهد. از جنبه دیگر، حتی اگر مرگ صمد بهرنگی را از لیست جنایاتی که ساواک در حق مردم ایران مرتکب شده حذف کنیم، امروز مدارک و شواهد عینی دال بر جنایتکار بودن ساواک آنقدر وسیع و پر برگ است که با این حذف، تغییری در ماهیت امر بوجود نمی آید و رسوایی ها و داغ ننگ حک شده بر پیشانی رژیم شاهنشاهی عاری از مهر کم رنگ تر نمی گردد. بنابراین باید دید کوشش در کشف این حقیقت که صمد بهرنگی قربانی "آراز" یا ساواک بوده است از چه اهمیتی برخوردار است؟ برای پاسخ به این سوال باید به عقب برگشت و متوجه شد که اساسا چه وقت در گذشته و به چه منظور یکبار موضوع چگونگی مرگ صمد در مطبوعات ایران مطرح گردید!

بدون مقدمه باید گفت که طراح مساله فوق، نشریه به ظاهر مستقل آدینه در سال ۱۳۷۰ بود. بهانه امر نیز مقابله با اظهارات مادر صمد بهرنگی در نشریه گمنامی بود به نام دریچه گفتگو ("عروب ستاره تبریز روایت اسد بهرنگی از زبان مادر" عنوان مطبوعاتی است که در شماره ۲ آن نشریه، شهریور ۱۳۷۰، به چاپ رسیده و اظهارات مادر صمد در آن درج شده است) که طی آن مادر صمد ضمن بازگویی خاطراتی از فرزند دلبد خود، افسری که صمد بهرنگی با وی به قره داغ و آراز رفته بود (بدون این که اسم و فامیل آن افسر مطرح شود) را به عنوان مسئول مرگ صمد مورد نفرین قرار داده بود. در این زمان، نشریه آدینه طی نوشته هایی که ظاهرا صمد بهرنگی را تجلیل می نمود ولی در واقع به طور موزیانه او را می کوبید، موضوع مشکوک بودن مرگ صمد را منتفی اعلام نمود. آن اعلام توسط سردبیر وقت آدینه، فرج سرکوهی صورت گرفت که در ضمن در همان نوشته ها به نادرست خود را دوست نزدیک صمد بهرنگی خواند. در آن زمان او با استناد به یک نامه که در وصف غلوآمیز آن هر لغتی در چنته داشت به کار برد، دست به ریاکاری بزرگی زده و این حکم را صادر کرد که مرگ صمد بهرنگی مرگ مشکوکی نبود و احتمال کشته شدن صمد توسط ماموران ساواک را مردود شمرد.

.... امروز وقتی به شرایط سالهای ۷۰، به اولین دوره ریاست جمهوری رفسنجانی برمیگردیم، می بینیم که در آن زمان در حالیکه از یک طرف کوشش می شد دولت رفسنجانی بر خلاف پیشینیان خود دولتی "معتدل" و "میانه رو" معرفی شود، (در شرایطی که موضوع سرمایه گذاری های خارجی برای بازسازی خرابی های جنگ مطرح بود چنین تلاشی نه فقط از جانب دستگاههای تبلیغاتی رژیم، بلکه شدیدتر از آن از طرف رسانه های غربی انجام می شد) درست در همان زمان، این دولت دست اندرکار پیشبرد طرحهای توطئه گرانه چندی بر علیه توده ها و منافع آنان بود. از یک طرف کوشش می شد که بعضی نشریات از جمله آدینه، نشریاتی مستقل که وزارت اطلاعات و امنیت رژیم (ساواک جمهوری اسلامی) دخل و تصرفی در آن ها ندارد جلوه گر شوند و به همین منظور هم به طور واقعی فرصت و امکانی برای

درج بعضی مطالب روشن گرانه و مترقی بوجود آمده بود و از طرف دیگر همین نشریات ظرفی برای اشاعه آشکار یا غیر آشکار و موزیانه ایده های ارتجاعی و ضد کمونیستی در شرایطی بودند که رژیم، مقابله ایدئولوژیک با نظرات انقلابی و کمونیستی مطرح در جامعه را بسیار الزامی تلقی می نمود.

.... کوشش در غیر مشکوک جلوه دادن مرگ صمد و پاک کردن رد ساواک از این قضیه و سپس بستن تهمت و افترا به یاران صمد در چنین اوضاعی صورت گرفت. عمده تر و مهمتر از همه، در آن شرایط رژیم با اشراف به گرایش شدید جوانان به مبارزه مسلحانه و سبیل های کمونیستی و انقلابی این مبارزه یعنی چریکهای فدایی خلق، خود را شدیداً نیازمند آن می دید که در کنار روشهای سرکوب از روش های دیگری نیز برای جلوگیری از کشاندن شدن جوانان به یک مبارزه جدی و همچنین ممانعت از پای گیری یک سازمان انقلابی کمونیستی در جامعه سود جوید. مقابله ایدئولوژیک با ایده های انقلابی و مترقی، تخطئه شخصیت های انقلابی و کمونیست و اشاعه دروغ و تهمت در مورد آنان از جمله روشهایی بود که در این دوره توسط چیره خواران رژیم سازماندهی و به پیش برده می شد که تا به امروز نیز ادامه دارد.

...هدف نوشته حاضر اساسا مقابله با آن تلاشهای ارتجاعی است که کوشیده و می کوشند با دست آویز قرار دادن چگونگی مرگ صمد بهرنگی و حقیقت جلوه دادن افتراهایی که در این رابطه به یاران صمد می زنند، به اعتبار چریکهای فدایی خلق و به طور کلی کمونیسم در ایران ضربه وارد نمایند. در عین حال خواهیم کوشید با در اختیار گذاشتن دانسته های خود در مورد مرگ صمد و ارائه فاکت هایی چند در این رابطه و ذکر بعضی خاطرات گذشته، به روشن شدن ذهن جامعه روشنفکری و همه مردم ایران در این زمینه یاری رسانم. امیدوارم با کمک به آشکار شدن هرچه بیشتر حقیقت که همیشه و همواره در خدمت رشد جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشانش قرار دارد، بتوانم خدمتی به مردم عزیز و در بند خود بکنم.

ستون آزاد

ایالات متحده امریکادر صدر لیست تروریستها قرار دارد

مقاله ای از جان پیلگر

"دیک چینی"، معاون رئیس جمهور امریکا، هفته پیش اعلام نمود که کشور متبوع وی خود را مجاز می داند که اقداماتی در مقابله با "۴۰ تا ۵۰ کشور" به انجام برساند. سومالی که گفته می شود "مکان امنی" برای سازمان القاعده است، به همراه عراق در صدر لیستی که دربرگیرنده کشورهای که هر لحظه می توانند هدف حمله های مورد نظر چینی قرار بگیرند، می باشند.

"دونالد رومفلد" وزیر دفاع ایالات متحده امریکا که گویا از موفقیت‌هایی که در امر جایگزین کردن تروریستهای پلید افغانستان با تروریستهای نیک دنیای غرب به دست آورده است، سرمست است از پنتاگون خواسته است که به "به فکر آنچه که نمی توان به آن فکر کرد" باشد. او این خواسته را درست پس از زمانی مطرح نمود که طرح "آلترناتیوهای عملی پس از عملیات افغانستان" به وسیله پنتاگون ارائه شده بود. در این رابطه یکی از مفسران خبرهای خارجی روزنامه "گاردین" در مقاله ای نوشت: "حمله نظامی امریکا به سومالی به مفهوم آن است که امریکا فرصتی به دست خواهد آورد تا انتقام گذشته، زمانی را که در سال ۱۹۹۳، ۸ سرباز امریکایی به وضع فجیعی در سومالی کشته شدند، بگیرد."

البته ایشان در اینجا فراموش کرده اند بنویسند که به موجب گزارشات "سی آی ای" ناوگان دریایی ایالات متحده امریکا در آن زمان در آنجا از خود بین ۷۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ کشته شده سومالیایی به جای گذاشته بود. آری، در صورت به انجام رسیدن چنین حمله ای، سومالی مبدل به جایگاهی برای به انجام رساندن عملیات ترمزینی ایده آلی به منظور تخریب نهایی عراق خواهد گردید. پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، به دلیل به اجرا در آوردن یکی از بی رحمانه ترین تحریمها در دوران معاصر، تحریمی که تصمیم در مورد آغاز آن به وسیله متحدین سابق صدام حسین در واشنگتن گرفته شده و به وسیله آنان به اجرا درآمده و مورد مراقبت قرار گرفت، جایگاه قدرت صدام حسین در عراق مستحکم تر از گذشته گردید. صدام حسین در پناهگاههای ساخت انگلستان خود در امنیت کامل به سر برده و بدون شک خواهد توانست که از یک حمله برق آسای امریکایی و انگلیسی نیز جان سالم به در ببرد. همزمان سرنوشت خلق عراق که به گروگان گرفته شده اند گویا به

وسیله عدم تمایل دیکتاتور حاکم بر این کشور برای انطباق دادن خود با خواسته های همواره متغیر ایالات متحده امریکا، تعیین می گردد.

در دنیای غرب، بخصوص در امریکا و انگلستان، مطابق معمول تبلیغات سیاسی که تحت پوشش های گوناگون به کارگرفته می شوند، نقش تعیین کننده خود را ایفا می کنند. از آن رو که بخش بسیار بزرگی از رسانه های انگلیسی و امریکایی در اختیار نخبه‌یاران گوناگون واقعیت مورد قبول قرار دارد، سرنوشت خلقهای عراق و سومالی با توجه به این نقطه حرکت مطاق که دولت‌های امریکا و انگلستان ضدتروریسم هستند، گزارش شده و تحت گفتگو قرار می گیرد. در اینجا نیز درست مانند امر حمله به افغانستان مساله این خواهد بود که "ما" چگونه می توانیم با مشکلی که با جوامع "نامتمدن" داریم مقابله نمائیم.

اما جلب نظر کننده ترین حقیقت همانند گذشته غیرقابل بیان خواهد بود. و این حقیقت آن است که ایالات متحده امریکا، هم به عنوان یک نظام تروریستی و هم به عنوان پناهگاهی برای تروریستها بر تمامی کشورهای دیگر تفوق دارد. واقعیت آن است که ایالات متحده امریکا تنها نظام سیاسی است که از جانب دادگاه بین المللی به دلیل به کار گرفتن تروریسم بین المللی محکوم شناخته شده است. واقعیت آن است که ایالات متحده امریکا تنها کشوری است که از حق وتوی خود در شورای امنیت برعلیه به تصویب رسیدن قطعنامه ای که از تمامی کشورها می خواهد که حقوق بین المللی را رعایت نکنند، استفاده کرده است. اما این واقعیات غیر قابل بیان می باشند.

"دنيس هالیدی"، که تا چندی پیش معاون دبیر کل سازمان ملل متحد بود، از مقام خود استعفا داده و آن را ترک کرد تا ناچار نباشد مسئولیت آنچه را که خود "سیاست تحریمی که به کشتار جمعی در عراق منجر خواهد گردید" بر گردن گیرد. او چندی پیش در یکی از برنامه های گفتگویی که "مایکل بوئرک" خبرنگار بی بی سی گرداننده آن است شرکت کرده و در این برنامه به کشتار بی مفهومی که امریکایی ها در خلال جنگ خلیج به بار آورده و در خلال آن دهها هزار نفر که بیشتر آنان غیر نظامی بودند به کام مرگ فرستاده بودند، اشاره نمود. در این گفتگو وی،

در مقام مقابله با این گفته ها، هالیدی را در مقابل پرسشی دشوار قرار داد. بوئرک از هالیدی پرسید: "حتما شما این منظور را ندارید که صدام حسین و جورج بوش (پدر) را دارای مسئولیت اخلاقی برابری می دانید؟" هالیدی به جای پاسخ مستقیم به این پرسش گفت که در خلال این جنگ نه تنها عراقی های بسیار زیادی که در حال فرار بودند به قتل رسیده بودند، بلکه افراد بسیار زیادی نیز زنده به گور شده بودند. او افشا کرد که در خلال این جنگ شکلی از عنصر اوران که ماده بسیار خطرناکی است به کار گرفته شده بوده است. استفاده ای که به احتمال فراوان به پای گرفتن اپیدمی سرطان در جنوب عراق منجر شده است.

این امر که جنایات واقعی دنیای غرب در تاریخ معاصر ما به گونه ای است که در مقابل آنان همانگونه که هالیدی گفت صدام حسین جلوه ای بیش از یک "آماتور" ندارد، واقعیتی غیر قابل بیان است، و از آن رو که نمی توان هیچ مدرک و یا سخنی منطقی در مقابله با چنین گفته هایی ارائه داد، به افرادی که چنین واقعیاتی را بر زبان می آورند معمولا این اتهام زده می شود که ضدامریکایی هستند.

امروز "رامزفلد" و قبيله ای ماورای راستی که در پیرامون او هستند، افرادی مانند معاون وزیر دفاع امریکا، "پال ولوتیز" و همکاران او "ریچارد پرله" و "الیوت آبرامس" پایگاه قدرت عظیمی به دست آورده اند و این خود به این مفهوم است که هم اکنون بخش بزرگی از دنیا به شکلی کاملا واضح مورد تهدید سیاست جهانی فاشیستی ای که از سال ۱۹۴۵ تکامل یافته و پس از ۱۱ سپتامبر شتابی بیش از پیش گرفته، قرار گرفته است.

گروهی که هم اکنون در واشنگتن در قدرت هستند امریکایی های بنیاد گرایی هستند که وارثین باپتیستهای فناتیکی مانند "جان فاستر دالس" و "آن دالس" میباشند. یعنی همان افرادی که در دهه ۱۹۵۰ اداره وزارت امور خارجه و سازمان سی آی ای را برعهده داشتند. در این دهه دالس ها و هم پیمانان آنان دولتهای اصلاح گر در کشورهای گوناگون، از جمله ایران، عراق و گواتمالا، را مورد هجوم خود قرار داده و آنها را یکی پس از دیگری سرنگون نمودند.

اینان همان افرادی بودند که قراردادهای بین المللی بسیاری، مانند قرارداد ژنو در مورد هندوچین را زیر پای گذاشتند، عملکرد "جان فاستر دالس" در مورد این قرارداد مستقیماً به جنگ ویتنام و کشته شدن پنج میلیون نفر منجر گردید. اسنادی که قبلاً سری بودند اکنون نشان می دهند که ایالات متحده آمریکا در دو مورد فاصله چندانی به استفاده از بمب اتم نداشته است.

می توان خطوط موازی مشخصی بین تهدید دیک چینی در مورد "۴۰ تا ۵۰ کشور" و سخنان او در مورد جنگی که "شاید در دوران زندگی ما به پایان نرسد"، مشاهده نمود. واژه هایی که بر چنین گفته هایی لباس حقیقت می پوشانند در خلال مدت زمان مدیدی در هر دو سوی دریای آتلانتیک از جانب "محققانی" که بررسی سیاست بین الملل را از ارزشهای انسانی تهی کرده و آن را با اصولی که حافظ منافع قدرت مسلط جهانی است پر کرده اند، بر زبان آورده شده اند.

به موجب این اصول کشورهای فقیر "نظامهای اجتماعی ناموفق" هستند، آنان که در مقابل ایالات متحده آمریکا قرار می گیرند "نظام هایی خلاف کار" هستند و حمله نظامی ای که به وسیله دنیای غرب به انجام برسد چیزی جز "دخالتهای نظامی انسانی" نمی باشد! (یکی از پر انرژترین و سرسخت ترین بمب افکن های این اصول نویسنده کانادایی "مایکل ایگنتیف" است که هم اکنون در دانشگاه "هاوارد" پروفیسور "حقوق است") و درست مانند زمان دالس نقش سازمان ملل متحد از سوی به پاکسازی خرابی هایی که بمبارانها به وجود می آورند و از سوی دیگر به سازماندهی "قیمومیت" استعماری، محدود شده است.

حمله به "مرکز تجارت جهانی" به دارو دسته بوش از سوی فرصتی طلایی داد و از سوی دیگر نمایشگر هم زمانی اعجاب انگیزی گردید. "نیاز نازیک" وزیر امور سابق افشا کرده که یکی از کارمندان عالی رتبه آمریکایی در نیمه ماه ژوئیه سال ۲۰۰۱ به او گفته است که عملیات نظامی آمریکا بر علیه افغانستان در نیمه ماه اکتبر آغاز خواهد گردید. جالب آن جاست که هم زمان با بیان این گفته "کولین پاول"، وزیر امور خارجه آمریکا، به سفر در آسیای مرکزی و جلب حمایت در مورد اتحادی جنگی بر علیه افغانستان مشغول بود.

مشکل اساسی ای که طالبان ها برای آمریکا ایجاد کرده بودند، مساله حقوق انسانی نبود. این مساله هرگز برای آمریکایی ها دارای اهمیت نبوده است.

مشکل آن بود که رژیم طالبان ها که در آغاز مورد استقبال واشنگتن قرار گرفته بود، نتوانسته بود کنترل کامل بر تمامی افغانستان را به دست آورد و این امر مساله ای بود که سرمایه گذاران را از سرمایه گذاری جهت احداث شبکه های هدایت کننده نفت و گاز از دریای مازندران، که موقعیت استراتژیک آن در رابطه با روسیه و چین و منابع طبیعی دست نخورده آن مورد علاقه تعیین کننده آمریکایی هاست، باز می داشت. دیک چینی در سال ۱۹۹۸ در سخنانی به روسای شرکتها در صنایع نفتی گفته بود: "من نمی توانم نمونه پیشین دیگری را که نمایشگر آن باشد که یک منطقه در خلال مدت کوتاهی توانسته مانند محوطه پیرامون دریای مازندران اهمیت استراتژیک پیدا نماید، به خاطر بیاورم".

بدینگونه طالبان ها به بالاترین نقطه لیستی که رسانه های عمومی در مورد شیاطین در اختیار داشتند، لیستی که در مورد آن همان استثناهای معمولی اعمال می شوند، فرستاده شدند. به عنوان نمونه رژیم بوتین در مسکو، رژیمی که حداقل ۲۰ هزار انسان را در چچن به کام مرگ فرستاده، اجازه عدم حضور در این لیست را به دست آورده است. در هفته گذشته "ولادیمیر پوتین" در مزرعه بوش در تکراس مورد استقبال فردی قرار گرفت که او را "دوست نزدیک من" می خواند. آنها که در جهان غرب خود را "لیبرال" و یا "مترقی" می خوانند، آگاهانه این واقعیت را که انسانهای بیگناه در افغانستان کشته شده و یا زجر می کشند تحمل می کنند. آری بسیاری از افرادی که از کشتاری که در "مرکز تجارت جهانی" به وقوع پیوست به رنج درآمدند به خاطر پناهندگانی که هفته گذشته در شهر "گاردز"، مدتی طولانی پس از آن که این شهر به تسخیر نیروهای ضدطالبان درآمد، در معرض بمباران قرار گرفته و جان باختند و یا مشاهده اجساد کودکانی که روز یکشنبه گذشته در خیابانهای شهر "کوندوز" در خیابانها افتاده بودند به رنجش درنیامدند. پناهنده ای به نام "زومرای" در مصاحبه ای بیان داشت: "چهل نفر کشته شدند. برخی از آنها در اثر بمباران سوخته و جان داده بودند، برخی دیگر زمانی که دیوارهای خانه ها و یا تاقها در اثر انفجارها روی آنها فرو ریخته بود، له شده بودند."

آنها که خواهان "اشغال انسان دوستانه" افغانستان بودند به افرادی که در آینده بر اثر ۷۰ هزار بمب خوشه ای آمریکا که هنوز منفجر نشده اند به قتل رسیده و یا علیل خواهند شد، چه می گویند؟ آیا آنها همان شعاریهایی را که گروه های کر مستقر در لندن و واشنگتن سر می دهند، تکرار کرده و خواهند گفت:

"آیا نمی بینید که بمباران ها در واقعیت امر اثر مطلوب را به بار آورده اند؟"

در خلال چندین هفته روزنامه "ابزرور" که به خاطر موضع لیبرال خود شناخته شده است، چندین مقاله بدون پایه و اساس به چاپ رسانده و در آنها تلاش کرده که عراق را به جریان ۱۱ سپتامبر و نامه های حاوی میکروپ بیماری سیاه زخم ربط دهد. داستان پردازان این روزنامه "منابع درون دولت" و "منابع اطلاعاتی" هستند. در یکی از این مقالات آمده است: "اثبات این نوشته ها هرچه روشن تر می گردد...".

جمع بندی این اثبات برابر صفر است، اما این مقالات اثر مطلوب خود را برای افرادی مانند "وولفویتز"، "پرله" و احتمالاً "بلر"، که انتظار می رود یاری کننده آمریکا در حملات باشد، داشته اند. علاقه روزنامه ابزرور برای عراق بدون رابطه با چار و جنجال روزافزون و شدیدی که رسانه های آمریکایی که خواهان حمله به عراق می باشند بر پا کرده اند، نیست. روز ۲۲ اکتبر روزنامه "نیویورک پست" تیتیری هیاهویی داشت. در این تیتیر آمده بود: "حسین، حالا نوبت توست!" در مقاله مربوطه آمده بود که باید عراق را مورد حمله قرار داد چرا که دیکتاتور حاکم بر این کشور "یک هیتلر، یک استالین، یک پل پت" می باشد. هیچ مدرک دیگری برای اثبات جرم عراق به میان آورده نشده بود.

"ادوارد هرمان" در کتاب "پیش پا افتادگی پلیدی The Babality of Evil" تقسیم کار بین آنان که سلاح هایی مانند بمب های خوشه ای را شکل داده و می سازند، با آنان که تصمیمات سیاسی در مورد استفاده از این سلاح ها را اخذ می کنند و آنان که تصاویر ذهنی لازم برای توجیه و قبولاندن چنین استفاده ای به وجود می آورند را به این گونه ترسیم کرده است. او در این کتاب از جمله نوشته است: "این وظیفه متخصصین و وسایل ارتباطات جمعی جا افتاده است که آنچه را که غیرممکن می باشد در چشمان توده ها معمولی جلوه گر سازند."

زمان آن رسیده است که روزنامه نگاران در این مورد تعمق کرده و ریسک بیان حقیقت ممتد و بلاواسطه ای که بخش بزرگی از انسانیت در مقابل آن قرار دارد، خطری را که ریشه در سیارات دور افتاده نداشته و ریشه اش در همین کره خاکی ماست، قبول نمایند.

نوامبر ۲۰۰۱

برگردان به فارسی: نادر ثانی

خودکشی کارگر زحمتکش با نارنجک

به گزارش روزنامه جمهوری اسلامی روز پنجشنبه ۱۶ آبان ماه کارگر بیکاری به نام بهمنی در مقابل اداره کار و امور اجتماعی کرمانشاه در اعتراض به شرایط دهشتناک زندگی و بیکاری با انفجار یک نارنجک جنگی در سینه خود اقدام به خودکشی نمود. بر اثر انفجار این نارنجک بدن این فرد زحمتکش در مقابل چشم حاضران در صحنه متلاشی گردید.

سرکوب کارگران شادان پور توسط مزدوران رژیم

یکی از کارگران کارخانه شادان پور ضمن نشان دادن جای ضربات نیروهای انتظامی بر روی بدنش در مورد چگونگی حمله نیروهای سرکوب رژیم به اعتراض کارگران این کارخانه گفت: "کارگران مثل همیشه برای معلوم شدن وضعیتشان و از روی ناچاری جلوی کارخانه جمع شده بودند که برخلاف دفعات قبل که کلاکتری ۱۱۹ وارد عمل میشد، این بار یکان ویژه وارد عمل شد و کارگران را با ضرب و شتم به داخل کارخانه هدایت کرد. فکر کردیم کار تمام شده و بعد از ظهر آن روز یک یک به سمت منازلمان حرکت کردیم. اما نیروی یکان ویژه بعد از نیمپ بنزین میدان شیرپاک بایک اتوبوس کمین کرده بودند و به محض دیدن کارگران آن ها را با ضرب و شتم به داخل اتوبوس هدایت می کردند."

چهره واقعی "مغز متفکر اصلاحات" در جمهوری اسلامی

در جریان اوج گیری اختلافات درونی دارو دسته های رژیم حجت الاسلام حسین آریایی فر مدیر کل امور استانهای صدا و سیما به افشاگری بر علیه سعید حجاریان پرداخت و گفت: "یکی از کسانی که دم از صلح، حقوق بشر، دموکراسی و مردم سالاری می زند و به مغز متفکر اصلاحات معروف است، در همین شیراز یکی از منافقین را بازجویی می کرد، این آدم را به درخت بست و دستش را با طناب به تراکتور بست و با تراکتور حرکت کرد تا بازوی این فرد کنده شد."

نقش سازمان سیا در انفجار اندونزی

روزنامه "دنیای جوان" چاپ آلمان به تاریخ ۲۰۰۲/۱۱/۸ در رابطه با انفجار بمبی که در یک دیسکوی شهر "بال" اندونزی به کشته شدن بیش از ۱۹۵ نفر انجامید بخشی از اظهارات یکی از مسئولان سابق سازمان اطلاعات و امنیت اندونزی را منتشر نموده است. این فرد می گوید که یکی از ماموران سازمان سیا ای به نام عمر الفاروق که در داخل گروههای تندرو اسلامی نفوذ کرده بود در این اقدام دخالت داشته است. مقام مزبور گفت: "زمانی که الفاروق ماموریتش را به پایان رساند از طرف سیا ای سناریویی برای دستگیری وی ترتیب داده شد" "تنها سه روز پس از دستگیری عمر الفاروق ماموران امریکایی وی را از زندان اندونزی رها کرده و از کشور خارج کردند". به نظر این مقام امنیتی، سیا ای جهت ایجاد بی ثباتی در اندونزی و پیشبرد سیاستهایش "مسئول بمب گذاری اخیر در اندونزی" می باشد.

نکاتی در باره واقعه ۱۱ سپتامبر

در رابطه با واقعه ۱۱ سپتامبر و چگونگی عکس العمل دولت امریکا و یا نقش سازمانهای امنیتی امریکا در این جنایت به تدریج در مطبوعات کشورهای مختلف و سایتهای اینترنتی مسائلی مطرح می شود که در زیر به برخی از این نکات اشاره می کنیم:

۱. شاهدان عینی می گویند صدای انفجارهای داخلی دیگری را از داخل ساختمان شنیده اند که به نظر انفجار کنترل شده بوده است.

۲. چرا حکومت دستورالعمل واکنش اتوماتیک پس از هواپیمارایی را دنبال نکرده است.

پلیس امریکا مدعی است که پرواز شماره ۹۳ به علت درگیر شدن یکی از مسافران با هواپیمارایان سقوط کرد. شاهدان عینی می گویند هواپیمای دومی را در پشت آن دیده اند؟ چرا بر اثر سقوط هواپیما حفره ای ایجاد نشده است و قطعات متلاشی شده آن تا شعاع ۶ مایلی پراکنده گردیده است. آیا این نشانه انفجار هواپیما در هوا نیست؟

۳. در حالیکه هیچ کدام از مسافران هواپیماها نامهای عربی نداشتند چگونه دولت و مقامات مسئول دانستند چه کسانی ربایندگان هواپیماها هستند؟

۵. وزیر خارجه عربستان گفته است که ۵ تن از افراد نام برده شده توسط مقامات دولت امریکا به عنوان ربایندگان که کشته شده اند، هنوز زنده هستند و در عربستان زندگی می کنند و نفر ششم هم در تونس زندگی می کند. چرا هنوز نام این افراد در ایست اف بی آی به عنوان ربایندگان قرار دارد؟

آدرس الکترونیک E-mail

ipfg@hotmail.com

شماره فکس و تلفن برای تماس با چریکهای

فدایی خاق ایران:

0044 - 2088009413

برای تماس با چریکهای فدایی خاق ایران با نشانی زیر

مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WCIN 3XX
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خاق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت:

<http://www.fadaee.org/>

کتهکهای هالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England